

فرهنگ لغات بازیافته (مستدرک)

شامل واژه‌هاییکه باید بفرهنگ فارسی افزوده شود

سالها در این اندیشه بودم تا مجموعه‌ای از لغات و تعبيرات فارسی مستدرک و ناشناخته گرد آورم و آنرا ضمیمه فرهنگ فارسی کنم و باین منظور به بیشتر نواحی ایران سفر کرده بجمع آوری لغات مورد نظر پرداخته‌ام و ضمناً فرهنگ‌ها را که تا کنون در داخل و خارج کشور برای زبان دری یا لغات محلی نوشته شده از نظر دور نداشته و مورد مطالعه و اقتباس قرار داده‌ام و اینک پس از ۲۵ سال کوشش این مجموعه فراهم آمده که میتوان آنرا بعنوان ذیل فرهنگ فارسی به پیشگاه دانش پژوهان عرضه داشت و امید است بنظر قبول تلقی فرمایند .

قبل از شروع توجه خوانندگان را به نکات زیر معطوف میدارم :

۱- در این فرهنگ از ذکر لغات تکنواخت که تفاوت لهجه‌ای دارند، فقط بدکر فصیح‌ترین صور آنها اکتفا شده و از آوردن معانی و کلماتیکه در سایر فرهنگها ذکر از آن رفته و یا مبتدل و غیر لازم تشخیص شده و همچنین افعال محلی و یادوات و حروف مخصوص بلهجه‌ها خودداری کرده‌ام و صرفاً بجمع آوری لغاتی پرداخته‌ام که بتواند بفرهنگ زبان دری کمک کند و چون در برهان قاطع نمونه‌ای از این قبیل کلمات آمده میتوان این کتابرا تکمله‌ای بر برهان قاطع دانست چه کاری که در سیصدسال پیش بوسیله محمد حسین خلیف تهریزی شروع شده اینک در تبریز بوسیله

۱- قبل از برهان اسدی طوسی نیز بندرت کلماتی محلی در فرهنگ لغات الفرس

یکی از خدمتگزاران فرهنگ پایان می‌پذیرد.

۲- برای نشان دادن محل استعمال لغات از ذکر چند محل بیک یا دو محل اکتفا شده و برای احتراز از تطویل نام محل‌ها با علامات زیر نشان داده شده است:

آ = آذری. آب = آبادان. آش = آشتیان.
ا = اورازان. ار = ارزین. اس = اسپهان. اش = اشکور. اف = افشار. ال. النکه.
ان = انزلی (بندرپهلوی فعلی). اه = اهواز.

ب = بختیاری. بر = بروجرد. بل = بلوچستان، بو = بوشهر. بی = بیجار. بیر -
بیرجند. به = بهدینان.
پ = پشتو.

ت = تفرش. تا = تاتی؛ تر = ترشیر (کاشمر فعلی). ترب = تربت. تک = تکاب،
تن = تنکابن. (شهبوار فعلی). تمگ = تنگستان. تو = توسرگان.

ج = جنوب. جن = جندق و بیابانک. جه = جهرم.
خ = خراسان (مخصوصاً مشهد). خل - خلخال. خو = خوزستان. خو = خوانسار.
دی = دشتستان. دی = دیلمان.

ر = رازی. رش = رشت. رض = رضائیه. رو = رودسر
ز = زنجان.

س = سرخه. سب = سبزوار. سم = سمنان. سی = سیستان
ش = شمیرانات. شا = شاهرود. شم = شمال. شی = شیراز
ض = ضیا برکیان

ط = طهران. طا = طالقان. طب = طبری
فی = فسا

ق = قاینات. قز = قزوین. قم = قم
ک = کردی. کا = کاشان. کر = کرمان. کو = کولی. کرج = کرج. کرم =

کرمانشاه

گ = گیلان. گما = گالش. گمر = گرگان.

ل = لر. لا = لاهیجان. لار = لارستان. لک = لکستان. لن = لنکرود

م = مازندران. مش = مشهد. می = میانه. میا = میاندوآب

ن = نائین. نط = نطنز. نی = نیشابور

ه = هرزند. هم = همدان. همه = همگان

ی = یزد

آب چکه - āb cekka = قطره

قطره چکیدن آب از جایی (همه)

آبچین - āb cin = آب گل آلود

و غلیظی که بنایان در حین ساختن بر دیوار میریزند تا خلل و فرج آن پر شود (همه)

آبخانه - āb xāna = کنیف

کهوره (گی)

آبخوردن چشم - āb xordan...

= امید بانجام کاری داشتن (خ)

آبدلی - āb deli = قاشق بزرگ

(گی)

آبدو - āb dow = جایی از کوه

که آب از آن سرازیر میشود (همه)

آبدو - ābedū = دهان دره (گی)

آبرنگ - ābrang = رنگ

بیروغن در نقاشی (همه)

آبرو - ābrow = شیبی که در

کنار جاده میدهند تا آب از آنجا عبور کند (همه)

آبرو - ābrū = پاروئی که برای

رانندن قایق بکار میرود و در لاهیجان «اورو»
owru گویند (گی)

آب سنور - āb sonor = چوب

تراشیده‌ای که داخل نهرها گذارند و آب را برای مزارع برنج تقسیم کنند (گی)

آبشور - ābšor = آبشار کوچک (خ)

آب قلک - āb qollak = پرندۀ ای

است که در کنار آب زندگی میکند (گی)

آب قمبل - āb qombel = پرندۀ ای

سیاه رنگ (گی)

آ

آب - āb = منی : (ط) : دیو را

چون غول می بیند بخواب پس ز شهوت ریزد او با دیو آب. مولوی

آب از آب نکان نخوردن - takān...

āb az āb = اتفاقی روی ندادن (همه)

آب از سر گذاشتن - āb az sar...

= کار بر سوائی و بیچارگی کشیدن (همه)

آب انداختن - āb andāxtan

= آبر را بآب انبار یا حوض جاری کردن

(ط) - آب نشستن ماست و دوغ و نه نشین

شدن آب لیمو و نوع آن (خ)

آب با آب شدن - āb be āb šodan

= تغییر حال یافتن در نتیجه حرکت از جایی

بجائی (همه)

آب باز - āb bāz = حشره‌ای

که روی سطح آب باسانی حرکت میکند

و نام علمی آن Hydrometora

می باشد. (گی)

آب برداشتن سخن - štan...

āb bardā = کنایه دار بودن آن (همه)

آب پاک روی دست کسی ریختن

pāk rūye daste kasi rixtan

ābe = یکبارۀ او را مایوس کردن (ط)

آب تره - āb tara = نوعی سبزی

صحرائی که در بهار روید و در خوراک

«تره تره» بکار میرود (گی)

آبجوش - ābjnš = فوری

بزرگ فلزی که در آن آب میجوشانند (خ)

آب کاکائی - āb kākā i = پرنده‌ای
 سفیدرنگ که بیشتر در پرواز است و کمتر
 کنار دریا می‌نشیند (گی)

آبکامه - ābkāma = سقط جنین (آ)

آب گره زدن = gereh yadan
 āb = کنایه از کار بی‌هوده کردن (همه)

آبگیری - āb giri = بر آب
 کردن ظرف پس از ساختن برای امتحان
 که معلوم شود آب چگه میکند یا نه (خ)

آب مال - āb māl = میراب (شی)

آب نه - ābne = قاعده تحتانی
 استوانه چاه و قنات (لار)

آبیارک - ābyārak = مرغ
 دم‌جوانک (ط)

آپارتی - āpārti = آدم بی
 چشم و رو و شارلتان (خ)

آپونل = āpūnel = سر بلند
 آشکار و نمودار شده (ب)

آپیل - āpil = تساؤل و آنرا
 āpila نیز گویند (گی)

آتش بیار - ātaš biyār =
 کسیکه در کاری واسطه و دخیل است -
 سخن‌چین و دو بوم زن (همه)

آتشخوان - ātašxān = خن‌کشتی
 (همه) - تون و گلخن (ک)

آتش دامن زدن - zadan
 ātašdaman = فتنه‌راتین کردن (همه)

آتش سوزاندن - suzāndan
 ātaš = شرارت و شیطنت کودکان (ط)

آتشون - ātešūn = شب‌نشینی (ق)

آتشی - ātēši = عصبی مزاج و
 برافروخته (ط)

آتک - ātek = گیاه والک (طا)

آت و آشغال - āt. o āšqāl =
 خرد و ریز و اسباب و آلات کم‌بها (ط)

آتیکا - ātikā = استخوان -
 (س - سم)

آتیل پاتیل - ātil pātil =
 بخورات از قبیل اسفند و کندر (ط-گی)

آجر ابلق - ājore ablaq =
 آجریکه کاملاً پخته نشده (همه)

آجر بهمنی - ājore bahmani
 = آجر دورنگ مخصوصی است (همه)

آجر سفید - ājore sefid =
 آجریکه کاملاً پخته شده و سفیدرنگ است (همه)

آجر شدن نان - ājor šodane... =
 از دست رفتن معاش (ط)

آجر فشاری - ājore fešāri =
 آجریکه تحت فشار قالبگیری شده (همه)

آجر کار - ājorkār = بنائی که
 کارش ساختن با آجر است (همه)

آجر کردن نان کسی - kardanē...
 ājor = از بین بردن ممر معاش او (همه)

آجری - ajori = بنائیکه روی کار
 آن از آجر است (همه)

آجله - ājala = چوبی است با اندازه
 بیست تا سی سانتیمتر که دو سر آن دو
 شاخه است و برای بستن نخ بکار می‌رود (گی)

آجیر - ājir = اعلام خطر (همه)

آب کاکائی - āb kākā i = پرنده‌ای
 سفیدرنگ که بیشتر در پرواز است و کمتر
 کنار دریا می‌نشیند (گی)

آبکامه - ābkāma = سقط جنین (آ)

آب گره زدن = gereh yadan
 āb = کنایه از کار بی‌هوده کردن (همه)

آبگیری - āb giri = بر آب
 کردن ظرف پس از ساختن برای امتحان
 که معلوم شود آب چگه میکند یا نه (خ)

آب مال - āb māl = میراب (شی)

آب نه - ābne = قاعده تحتانی
 استوانه چاه و قنات (لار)

آبیارک - ābyārak = مرغ
 دم‌جوانک (ط)

آپارتی - āpārti = آدم بی
 چشم و رو و شارلتان (خ)

آپونل = āpūnel = سر بلند
 آشکار و نمودار شده (ب)

آپیل - āpil = تساؤل و آنرا
 āpila نیز گویند (گی)

آتش بیار - ātaš biyār =
 کسیکه در کاری واسطه و دخیل است -
 سخن‌چین و دو بوم زن (همه)

آتشخوان - ātašxān = خن‌کشتی
 (همه) - تون و گلخن (ک)

آتش دامن زدن - zadan
 ātašdaman = فتنه‌راتین کردن (همه)

آتش سوزاندن - suzāndan
 ātaš = شرارت و شیطنت کودکان (ط)

آتشون - ātešūn = شب‌نشینی (ق)

آرده - ārda = آرد برنج (گی)
 آردگی - ārdagi = فضای دور
 سنگ آسیا که آرد در آن جمع میشود (ا)
 آرمه - ārma = حالت و یار زن
 آبتن (ج)
 آروان - ārvān = آسیابان -
 (س-سم)
 آروسو - ārusu = نوعی شته
 است که «وروسک» نامند (به)
 آری - āryo = آسیا (س-سم)
 آزا - āzā = هرگز - هیچ وقت -
 ابدأ (گی)
 آزال - āzāl = چوب وسط دو گاو
 شخم (م)
 آزاله - azāla = سوخت نیاله و
 بشکل و آنرا «آزال» نیز گویند (ک)
 آس - ās = اسب - (ن)
 آساک - āsāk = چوب بلند وسط
 دو گاو (خ)
 آست - āsot = خاکستر (به)
 آستار - āstār = باج و خراج (ه)
 آستر - āster = اشک (گر)
 آستره - āstara = لب کرد زراعتی
 (به)
 آسته - āsta = استخوان (تا)
 آسدام - āsdām = افزاری آهنین
 که سری شبیه بکفگیر دارد و دسته ای دراز
 و در نانوایی نان را بوسیله آن ازدیوار
 تنور جدا میکنند و نوک دسته آن دارای
 چند کی است که با آن نانرا برای پختن
 در تنور نگاه میدارند (آش)

آجیر دادن = اعلام خطر کردن بوسیله
 سوت کارخانه نوع آن (همه)
 آجیل دادن - ājīl dādan =
 سور دادن بعنوان رشوه (ط)
 آجیل گرفتن - ājīl greftan =
 سور و تحفه قبول کردن (ط)
 آچاچوی - ācā cūy = ساعد
 گوسفند و گاو (گی)
 آخرسر - āxer sar = در پایان
 (ط)
 آخگه - āxgah = آستانه (ک)
 آخله - āxla = خرمن (ک)
 آدرشکه - ādreška = اقشعرار -
 لرزش بدن (ک)
 آدریمون - ādrimūn = برهنه
 (ک)
 آدیش - ādiš = گیاهی است معطر
 (سی-م)
 آر - ār = تنافه گزرک و کنجد و
 غیره - (اس)
 آران - ārān = زمین نرم و هموار
 (ک)
 آربا - ārbā = خرما لوی وحشی
 (گی)
 آربل - ārpel = سر بلند، نمودار
 (ب)
 آرتوت - ārtūt = مخلوط توت
 خشک با مغز گردو (ال)
 آرجون - ārcūn = شاخ کوچک
 درخت و غیره (ان)
 آردکو - ārdakū = گندم بوداده
 مخلوط با شکر و ادویه معطر (لار)

آشت - āšt = دوست ، صلح کرده
(گی)

آشائو - āštālu = هلو (گی)

آش درهم جوش - darham juš

āše = آشی که سبزی و گوشت و حبوبات

مختلف را یکدفعه در آن می‌ریزند - کار

های درهم و پیچیده و ناجور (ط)

آشومه - āšorma = تسمهٔ پهن

که عقب پالان قرار دارد (به)

آش شله قلمکار - qalamkār

āše šola = آش درهم جوش (خ)

آشکینی - āškeni = نام گیاهی

خوردنی - (م)

آش مراد - āše morād = آشیکه

بنشن آن از درخانها جمع میشود و برای

بر آمدن حاجت می‌پزند (خ)

آشنا باز - āšnā bāz = زنی که

دوست نامشروع دارد (آ)

آشو - āšu = چرك و كنفات (ك)

آغوز - āqūz = گردو (طا - گی)

آغوز آغوزی - āqūz āqūzi

= گیاهی وحشی که در صفحات دیلمان

می‌روید (گی)

آغوز بنی - āqūz boney =

گیاهی است وحشی که در جلگهٔ گیلان

روید (گی)

آغوزی - āquzey = پرنده ایست

بسیار کوچک (گی)

آغونچه - āqūnca = نانی است

از خمیر گندم که در میان آن گوشت کوبیده

گذارند و در تنور پزند (به)

آسدامک - āsdamak = افزاری

فلزی شبیه بکفگیر و با آن خمیر را از

تشت خه‌یر گیری و تهد بگرا از دیگ جدا

میکنند (آش) - رك : آسدام

آسک - āsak = دستاس (شی)

آسک - āsk = آهو (ك)

آسل - āsal = زنیکه با آسیای

دستی گندم دیگر افرآ آرد میکند (لار)

آسمان را بزمین دوختن = بسیار

کوشش کردن (خ)

آسمان جُل - نادار و بی چیز (ط)

آسمان دلی - خطا لرأس کوهها و

نیه‌ها - جائیکه آسمان با فومی بیوندد (لار)

آسن - āsen = آهن (ك)

آسنگ - āsong = پله (لار)

آسو - āsu = روشنایی، افن (ك)

آس و پاس - بیچیز ولات ولون (ط)

آسوم - āsūm = کفگیر مسی یا

آهنی که برای سرخ کردن ماهی بکار میرود

(گی) - رك : آسدامک

آسیو - āsiow = قسمتی از چرخ

ابریشم کشی است و آن چرخ دسته‌داری

است که در نزدیک «فوکونی» میباشد (گی)

آشاخه - āšāxa = زبون و بست

(ك)

آش ابودردا - abū dardā

āše = آشی که برای شفای مریض می‌پزند

و بفقرا میدهند (هه)

آش پشت پا - āše pošte pā =

آش رشته‌ای که سه یا پنج روز پس از

عزیمت مسافر می‌پزند تا سالم بر گردد (خ)

آگیر - āgir = آتشگیرا -

خاشاک (م)

آل - āi = جن (ت) - موخوره (گی)

رنگ سبز (طب) - رنگ سرخ (هم) - دهن
(س-سم) - دورنگی خال خال - کسیکه از
مادر سفیدم زائیده شود (آش)

آلازردک - ālā zardak = گل

زرد رنگی که بجای زعفران بکار میبرند
(آش)

آل خائق = جامه های بلند که در داخل

آن پنبه میگذارند و در خراسان نیز الخائق
گویند (گی)

آلز - ālez = ناساز - ناخوش (آ)

آلش - āleš = عوض و بدل که در
کردستان «آلشت» و در خراسان «الیش»
گویند (آش)

آلش کردن = عوض کردن (آش)

آلکژن - ālkožen = ابلق، دو

رنگ (آش)

آل مرخه - ālmarxa = دانه های

سفالین که برشته کشیده بگردن می آویزند
(گی)

آلوده - ālūda = عاشق و خاطر

خواه (آ-ط)

آله - āla = عرض برص - پیس (ك)

آلی - āli = درك کرده و فهمیده

آلی شدن = فهمیدن مطلبی

آلی کردن = فهماندن و حالی کردن

(لار) - رك: هالی

آفتاب گوشه - āftāb gūša =

بادیکه از جنوب غربی وزد (گی)

آفتاب لب بام - labe bām

آفتابه - āftābe = کسیکه عمرش بیابان نزدیک
شده (خ)

آفتابی - āftābi = ظاهر و آشکار

(ط)

آفرینه - āfarina = خلق،

مخلوق (گر)

آفن - āfon = آهن شیار (گی)

آفند - āfand = قسمت آهنین

«کول» گاو آهن (گی)

آقرقرها - āqer qerhā =

ریشه جوز هندی که در ادویه بکار میرود (شی)

آقل - āqel = خرمن ماه - حاله

(آش)

آق لاله - āq lala = فضول (خ)

آقوده - āqūda = شیر (تا)

آقوم - āqūm = جنبه غربال -

کم (آش)

آک - āk = بخاریکه از دمیدن با

دهان بر آینه و امثال آن نشیند (لار)

آکس - āks = نی مرداب - (طب)

آکوته - ākūta = خاک نرمی که

هنگام پاک کردن برنج و دست می آید (گی)

آک وواک - ākovāk = رنگ

رخساره، سرخی و شادابی صورت (لار)

آگر - āgar = آذر، آتش (ك.ل)

آگره - āgra = آتشك، آبله

فرنکی (ك)

آویژتن-āvižtan = پرت کردن

- انداختن (ك)

آهل-āhel = پرنده ایست (گی)

آهو-āhū = سفاهت-جنون (ك)

آهو دوستک - āhū dustak

= رستنی دوائی که برگش شبیه برگ

«کرفس» است (شی)

آهین-āhīn = پرنده ایست که

در رشت آنرا «اومین» گویند (گی)

آییل-āil = پرنده ایست (گی)



آبار-ābār = خوشه درخت نخل

که بریده و خشکانیده شده و برای تلقیح

نخل ماده مهیا باشد (لار)

آبرا-ābarā = تورم زخم قبل

از سرباز کردن-آماس و ورم زخم (لار)

آبرك-ābrak = بندیکه با آن

تاب خورند (ش)

آبیا-ābiyā = نام پریده ایست-

(م) - رك: اویا

آبج-āpc = مزه ای که دهن را

جمع میکند و در تهران «گس» گویند

(گی)

آتر-attar = ریسمان - طناب

نازك (گی)

ات-āte = ate golālah

گیاهی است خوردنی (م)

اتل-ātel = گاو کوهی (تن)

آلی بافی = سلاح یا چوبیکه به پهلوی

زن زاهو میگذارند تا با آن «آل» دفع

شود و آل جنی است که بزاهو صدمه زند

(ت)

آلی پنجه - āli panja = نام

پرنده ای آبی- (طب)

آلیزوار - ālizvār = چوبی که

روی لبه کرجی قرار دارد و طنابهای

بادبان بآن بسته میشود (گی)

آمبانك موشی - bānak mūši

ām = صدف حلزون (آش)

آمد-āmad : اقبال و شانس (ط)

آمدداشتن = میمنت داشتن (ط)

آمدکردن = خوب آمدن کار (ط)

آمدنکردن = خوب نیامدن کار (ط)

آماده - āmada = گج معمولی که

با آن کار کنند (ط)

آمونه - āmūna = سوراخ ولانه

حشرات (لار)

آمیژن - āmižan = پنیر مایه (ك)

آمیس-āmis = گیاهی که خوراك

طیور آبی است و آنرا «هامیس» نیز

گویند (طب)

آوان - āvān = رسا-گشاد (ك)

آوپال - āvpāl = کفگیر (ك)

آورس - āvors = سر و کوهی که

در مشهد ors گویند (به)

آونه - āwona = میلاب قلیان (ك)

آوو - āvū = گیاهی است وحشی

بشکل تزه که در بهار میروید و آنرا

پخته باماست و غیره میخورند (لار)

اج - aj = نام درختی است جنگلی (گی)
 اجا - oja = نارون - (م) - رك
 اوجا
 اجار - ajār = چوبهای نازکی که افقی از میان پایه‌های پرچین رد می‌کنند (گی)
 اجاش - ajjāš = اصلا - ابدأ (خ)
 اجله - ajala = چوبی نازک در حدود سی سانتیمتر که دو سر آن دوشاخ است و خورشته را از دوک بآن می‌پیچند (گی)
 اجم - ajam = نهمت (لار)
 اجمه - ejama = جوالی از کاه که زیر بار الاع گذارند تا بار برشانه‌های آن سنگینی نکند (لار)
 اجیر - ajīr = بهوش آمده - هشیار از خواب یا مستی بیدار شده (خ)
 اچاک - acāk = موافق و مناسب و جور آمده (لار)
 اچوبیل - acūbil = لکلك (اش)
 اخت - oxt = مانوس - رام - جور (خ)
 اخرشته - axeršata = غذائی که در حنجره گیر کرده و موجب سرفه شود (لار)
 اخفتن - axoftan = دفعتم روی انسان یا حیوانی افتادن (گی)
 اخل - axel = طوفان توأم با گرد و خاک (لار)
 اخلات واش - axlāt vāš = گیاهی است شبیه فلفل فرنگی که بجای فلفل بکار می‌برند (م)
 اخلو - oxlū = چوبی دراز و باریک برای پهن کردن خمیر لواش پس از آنکه با «وردنه» پهن شده (آ)
 اخور - axor = پسته کوهی (لار)
 ادرود - odrūd = کندن پشم گوسفند (لار)
 ادیجه - adīja = پنبه‌لای قبا دوخته (خ)
 ارار - orār = آسیاب (م)
 اربا - arbā = میوه ایست جنگلی بشکل خرماي ژاپون با اندازه فندق که شیرۀ آن خوردنی است (م)
 اربس - arbas = گون نازه (گی)
 ارچین - erjin = چوبهای کلفت و کوتاه بریده برای سوخت (گی)
 ارچین - arcin = سنگچین (ش)
 ارخ - arx = جوی کوچک (آ)
 ارخ - arax = گوجه (گر-تا)
 ارداله - ardāla = علفی است خوراك حیوانات (م)
 اردك - ardak = ماده‌ای معدنی زردسیر که در بلوک بخش بستك وجود دارد و برای تهیه «نشوك» بکار میرود (لار)
 ارزه - arza = نوعی گیوه که دارای کف پارچه‌ای ضخیم است و روی آن الیافی از خرما تابیده شده است که بانگشتان بند میشود (لار)
 ارس - ares = آرنج (ا)

اج - aj = نام درختی است جنگلی (گی)
 اجا - oja = نارون - (م) - رك
 اوجا
 اجار - ajār = چوبهای نازکی که افقی از میان پایه‌های پرچین رد می‌کنند (گی)
 اجاش - ajjāš = اصلا - ابدأ (خ)
 اجله - ajala = چوبی نازک در حدود سی سانتیمتر که دو سر آن دوشاخ است و خورشته را از دوک بآن می‌پیچند (گی)
 اجم - ajam = نهمت (لار)
 اجمه - ejama = جوالی از کاه که زیر بار الاع گذارند تا بار برشانه‌های آن سنگینی نکند (لار)
 اجیر - ajīr = بهوش آمده - هشیار از خواب یا مستی بیدار شده (خ)
 اچاک - acāk = موافق و مناسب و جور آمده (لار)
 اچوبیل - acūbil = لکلك (اش)
 اخت - oxt = مانوس - رام - جور (خ)
 اخرشته - axeršata = غذائی که در حنجره گیر کرده و موجب سرفه شود (لار)
 اخفتن - axoftan = دفعتم روی انسان یا حیوانی افتادن (گی)
 اخل - axel = طوفان توأم با گرد و خاک (لار)

ازتن - azetā = گیاهی است
خوردنی (م)

از جا پریدن - jā parīdan
az = حرکت بی اراده بواسطه پیش آمدی
ناگهانی و غیرمنتظره (ط)

از جا در رفتن - dar raftan
az jā = تغییر محل یافتن! استخوان در
اثر ضرب خوردن - عصبانی شدن (ط)

از خود در آوردن - āvardan
az xod dar = جعل کردن مطلبی -
اختراع کردن (خ)

از دار - ez dār = نام درختی
است که چوبش مثل چوب صندل قرمز
است (م)

از دل و دماغ افتادن - oftādan
az delo demāq = بی حوصله شدن
(خ)

از دهن افتادن - oftādan
az dahan = از افواه مردم افتادن -
غیرمأکول شدن غذا (ط)

از رو بردن - az rū bordan
= مجاب کردن و بتسلیم واداشتن (ط)
از رو رفتن = مجاب شدن (ط)

از سر «کسی» افتادن - oftādan
az sare... = متصرف شدن (خ)

از سر گرفتن = از نو اقدام کردن
(خ)

از سر واکردن - vā kardan
az sar = کاربرد سرسری انجام دادن
(خ)

از شاخی بشاخی پریدن - parīdan
az šāxi be šāxi = مطالب گوناگون را
بدون تناسب دنبال هم آوردن - از کاری
بکاری دیگر دست زدن (خ)

ارسن - arsen = جنگالی بزرگ
که با آن نان از تنور برآوردند (ت)

ارک - ark = مشغله و سرگرمی
کوشش، مسئولیت (ک)

ارماه - armāh = درم و آماس
(م)

ارنوت - arna ūt = مردسطن
و پرزور و متجاوز و شقی (ط)

ارنج - orenj = نام نوعی ماهی
است - (م)

اروانه - arvāna = ماده شتر
از هفت سال بیالا و آنرا arona نیز
گویند (به)

ارومی - arūmī = موهای ریز که
بر دست و پای اطفال و نوزاد پرندگان
موجود است (لار)

ارون - arūn = قشلاق که در
هرزنی arron گویند (تا)

اریان - aryān = محفظه‌ای که
حبوبات را در آن میریزند تا از سوراخ پائین
آن کم کم از راه «ناوک» بوسط چرخ آسیا
بریزد (ا)

از پس کسی برآمدن - āmadan
...bar = از عهده برآمدن (خ)

از پس کسی در آمدن - āmadan
...dar = حمایت کردن (خ)

از پیش بردن - piš bordan
az = بجلو بردن و انجام دادن کاری (خ)

از پیش کسی در آمدن = او را بجای
خود نشانیدن (خ)

اسبه توخ - asba tūx = گیاهی
است صحرائی (گی)

اسپرک - esparak = جای پای
چوبی که پائین دسته بیل میگذارند (ا)

اسپرک ماره - esperik māra =
هویره (م)

اسپک - espek = نوعی ماهی (م)

اسپکو - aspakū = قسمتهایی
که از شاخه نخل بریده شده و همچنین
قسمتهایی که بعد از بریدن بر تنه درخت
باقی میماند (لار)

اسپل - espel = طحال (ط) -
رك : اسبل

اسپله دهن - espila dahah =
نوعی ماهی که دارای دهن گشاد است (گی)

اسپوش - espūš = برگ بارهنگ
(طب)

اسپی - espi = ماست (گی)

اسپه - aspa = مرض سرخاک (ك)

است - osot = خاکستر (به)

استا - ostā = استخوان (ه-گی)

استاق - estāq = گوسفند غیر
آبستن - نازا و عقیم (گی)

استخوان خورد کردن - xord...
ostoxān = درکاری رنج بسیار بردن
(همه)

استخوان سبک کردن - kardan
sabok... = بزیارت رفتن - بخشوده
شدن گناهان (خ)

استخوان لای زخم گذاشتن -
lāye zaxm gozāštan... = کاری
رانا تمام گذاشتن (همه)

از شیر گسرفتن - greftan
از خوردن شیر مادر
= az šīr = بچه را از خوردن شیر مادر
معاف کردن (خ)

از کار افتادن - kār oftādan
از کار معاف شدن - معزول شدن (خ)
از کار افتاده = پیر و ناتوان - وازده
و بی مصرف (خ)

از کار در آمده - dar āmada
از کار = آزمایش شده و آماده بکار
(ط)

از گوره در رفتن - dar raftan
از گوره = عصبانی شدن و از جا
در رفتن (ط)

از گیری - azgiri = چوب بلندی
که در انتهای آن فلاپی است و برای کشیدن
آب از چاه بکار میرود (گی)

از ملک - azmalak = نوعی
پیچک (گی)

ازوای - azvāy = صبر زود (آ)

ازوجز - ezso jez = التماس و
لا به (ط)

ازوزو - azozo = چوجه تیغی
(لار)

ازه - eza = دیروز = هزه (به)

اسبای - esbā = سبک بازی (ه)

اسبل - osbol = سپرز گوسفند
(اس) - رك اسبل

اسبله - esbala = نوعی ماهی که
دارای دهن گشاد است و «سبله» نیز نامند
(گی) . رك : اسپله دهن

اسبه - esba = سگ (ار) : رك : اسبا

اسم - esm = صمفی است خوشبو
 وسفید رنگ شبیه کتیرا که مانند اسفند دود
 کنند (به)

اسمار - esmār = عروسی (دی)

اسناف - esnāf = خرمائی است
 که در گرمسیر سیرجان بعمل می‌آید (به)

اسنکو - asenkū = ظرف سفالین
 شبیه به نشت کوچک (لار)

اسه - asa = آسیاب (گی)

اسی - asi = نوعی ظرف سفالین
 شبیه به نشت (لار)

اسیه - asiya = عطسه (لار)

اش - eš = پیش (لار)

اش - aš = خرس (طب-تا)-
 حشره‌ایکه ازخون حیوانات ارتزاق کند
 و شبیه است به «کنه‌گاو» (لار)

اشا - ošā = آغل گوسفند (لار)

اشبار - ešbār = ازدرختان جنگلی
 که چوب آن درصنعت بکار میرود (گی)

اشبلان - ašbolān = ماده ماهی
 که شکم آن دارای نخم باشد (گی)

اشپت - ešpot = وحشت زده و
 مهیوت و متعجب (لار)

اشپته - ešpeta = ترشح فطره آب
 بر سر و روی و لباس (لار)

اشپل - ešpel = بطارح (گی)

اشتالی - aštāli = هاو (گی)

اشتده - oštoda = آردی از گندم
 پوست کنده که به صرف پختن شیرینی
 میرسد (لار)

استی - esti = ستون (طا)

استن - esten = دسته ، کمند
 (به)

اسر - asr = اشك (ك). رك: آستر

اساك - essāk = گیاهی شور مزه
 که در بهار روید و آنرا پخته با ماست
 خورند (ش)

اسف - asaf = نام درختیست
 (طب)

اسکنه - eskata = سسکه (گی)

اسکرو - oskorū = منگنه و
 فشار (لار)

اسکل - oskol = چها پایه کوچک،
 کرسی کوچک که روی آن نشینند (خ)

اسکلم - eskelem = نام گیاهی
 است (م)

اسکنه - eskena = آلتی است در
 دستگاه آسیاب که بکمک آن سنگ روئین
 را بالاتر برند- آلتی که برای بیرون
 آوردن چغندر از زمین بکار میبرند (به)
 -فاصله بین نخستین برگ و سطح
 ریشه در ریشه‌های پیازدار از قبیل ترب
 و شلغم و غیره (گی)

اسکول - oskūl = غار (ا)

اسکیچک - eskijak = سسکه
 (طا)

اسلف - aslef-aslaf = نوعی
 ماهی (م)

اسلک کولی - aslak kūli =
 نوعی ماهی قزل‌آلا (گی)

اشکون - oškūn = سال قحطی
وخشکسالی (لار)

اشکی - oški = لکه‌های سفید
رنگ که بر صورت و گردن ظاهر شود و
نتیجه بیماری کبد است (لار) - بود متصل
به «تون» در بافت قالی (به)

اشکی - ašaki = حریر صوبی تاب
در امور جنسی، شهوتران (لار)

اشکیل - aškīl = بند و قید
(گی-ط) - چفت در حیاط (آ)

اشکیلک - aškīlak = نسترن
کوهی (طا)

اشگل - ešgel = کاسه سر زانو
(آش) - گیر و اشکال در کار (ط)

اشگلک - ešgelak = استخوان
یا چوبی که با آن حلقه‌های دولنگه بار
را بهم می‌بندند (آش)

اشلوم - ešlūm = ریشه گیاهی
است کوهستانی که رنگ آن سفید است
و برای شستن پارچه و لباس بکار میرود
(به)

اشم - ešm = چوب نوعی بوته
چنگلی که بسیار سخت است (خ)

اشمه - ešma = دستمال ابریشمین
که بکمر یا سر بندند (خ)

اشناقک - ešnāqok = وت‌زدن
بادهن (ا)

اشنکو - ešnakū = سسکه (لار)

اشنو - ošnū = چوبک (لار)

اشترک - ašterk = صمغی است
که از گیاه «اشترک» گیرند و در مراسم دینی
بخور کنند = اشتره (به)

اشتک - oštak = گیاهی است
وحشی که صمغ «اشترک» از آن گیرند (به)
اشتلم - oštolom = باران شدید،
رگبار (به)

اشتو - eštow = ایما و اشاره
با چشم (گی)

اشتو - oštū = گیاهی وحشی که
بجای صابون بکار می‌برند (لار)

اشکا - eškā = نوعی نان از آرد
گندم که بیضی شکل است (لار)

اشکاروم - eškārūm = سار (م)
اشکال - aškāl = باقی مانده

ساقه برنج در مزرعه بعد از چیدن آن
(گی)

اشکر - eškar = خرده برنج
(گی)

اشکر - aškor = شاخه‌های نازک
درخت توت بعد از اینکه کرم ابریشم برگ
آن را خورده باشد (گی)

اشکوره - aškora = پوست بیرونی
ذرت (گی)

اشکل - eškel = گره کار، مانع
و مشکل کار (ط-لار)

اشکلک - eškelak = قلمه‌های
کوتاه که در قلمستان غرس میشود (ط)

اشکنیل - eškanīl = فلاخن
(لار)

اقیج - aqic = بوت‌ه ایست وحشی
 که مصرف دوائی دارد (به)

اکال - akāl = فارچ (لار)

اکتا - aktā = پوست بسیار نرم
 برنج که خمیر میکنند و بمرغ و گاو می
 دهند (م)

اکره - akara = ماهی تابه (لار)

اکرتای - akeztāy = توأمان،
 دوقلو. (آ)

اکه - akka = موزی و ناقلا (خ)

اکراز - agrāz = نوعی پرند
 آبی (گی)

اگی - ogi = آردی که بغمیر زنند
 تا خمیر بدست نچسبد (لار)

ال - al = نام درختی است که با
 چوب آن سبد بافند (م)

الاخون و لاخون - lāxūn
 alāxūn va = بی‌خانمان و سرگردان
 (خ)

الاش - elāš = نام درختی (م)

الاله شنگ - alāla šang =
 گیاهی است که با سرکه نان خورش سازند
 (اس)

البی - alabi = زینتی است
 بشکل نیم‌دائره از طلا که بر روی پیشانی
 آویزند (لار)

الپس - alpas = پر سه زدن و
 ولگردی در کوچها (خ)

الپس زدن = ولگردی کردن بدون
 مقصود در کوچها گشتن (خ)

اشنیز - ešnīz = آرنج (آش)

اشنیزه - ešnībza = عطسه (لار)

اشو - ašu = کابوس، بختک و در
 بعضی نواحی لار aše گویند (لار)

افت - eft = نخاله (ک)

افتکی - efteki = همیشه علیل
 کسیکه دائماً دچار کسالت و مرض است،
 (خ)

افتنگ - ofteng = کیسه مانندی
 که برای لوازم خیاطی و قند و آجیل و
 انواع دوا تهیه کنند (به)

افتو - aftow = یکی از چوبهای
 تلمبار است (گی)

افزل - afzal = کف‌کرچی (گی)

افسخال - afesxāl = واحدی
 برای وزن که مساوی بیست مثقال است
 (لار)

افشا - afšā = آغل زمستانی
 گوسفندان (لار)

افلنجه - aflenja = جبهی است شبیه
 بخردل (گی)

افندار - afendār = دهره (م)

افنگی - afengi = آدم‌کشیف و
 عاجز - کسیکه آب بینش سرازیر است
 (خ)

اق - oqq = اسم صوت صدائی که
 در موقع تهوع از حلق برآید (خ-ط)

اقرمزنگ - oqormezang =
 پیرایه کم‌بها که اشخاص بخود بندند (ط)

اقلمان - oqolmān = بزرگساله
 (ت)

الت - ڄات = ڄات لباس و در تانی
 ulat یا ulāt گویند (ه)

الخ - الخ = نصف، نیمه (لار)
 الڄنگ - ڄنگ = قوی - تنومند
 (به) - بفتح دال قدر و هرزه (خ)
 الڄی - ڄی = بول (به)
 الڄکین - ڄکین = مرفق (م)
 الڄشتک - ڄشتک = بشکن
 زدن (خ)

الکک - کک = دندان آسیا (آش)
 الگو - ڄو = اندازه و نمونه در
 خیاطی (همه)

الما - ما = نوعی سبزی کوهی
 که خورزدنی است (ش)

المبه - مبه = چوب درازی
 که با آن گردو را از درخت پائین می
 کنند (ا)

الم شنگه - شنگه = alam šinga
 آشوب و غوغا (خ-ط)

الماک - ماک = شعله سوز
 رنگ و زیاد آتش (لار)

النا - نا = علفی که سقف خانه
 را بدان پوشش کنند (م)

النچ - نچ = فتنه و فساد (به)
 النک - نک = یور تمه بلند در
 اسب سواری (لار)

النک - نک = پی و استخوان
 بعد از بریدن گوشت آن (ک) - غلغلک
 بوسیله دست (ش)

النکا - نکا = آستین (گر)

النگو - ڄنگو = بندیکه بر
 درخت بندند و با آن تاب خورند (لار)

الو - ڄو = کلاغ (ت)
 الوک - ڄوک = دانه ایستروغنی
 شبیه پسته یا بادام کوهی که در کوهستان
 کرمان فراوانست (به)

الونچ - ڄونچ = خاکستری، و در
 تانی «اولینچ» گویند (ه)

الونگه - ڄونگه = بوته - بازو (ه)

الوه - وه = عقاب، مرغ شکاری
 و احتمالاً قره قوش (گی) = هلو (ک)

اله - ه = قره قوش (م)

الیجه - ڄجه = کرباس رنگین (ا)

الی لمبک - لمبک = بازی
 است با چوبیکه از وسط بجائی تکیه
 داده و بر دوسر آن نشینند و مانند شاهین
 ترازو بالا و پائین روند (خ)

الی ماللا - ماللا = alimālā
 شکاری که بیشتر ماهی سیم را شکار میکند
 و آنرا «سیم گیر» نیز گویند (گی)

امبس - ڄمبس = نزدیک بهم (گی)

امزنا - ڄمزننا = گشنیز (طب)

امزه - ڄمزه = سرپستان (خ)

املك - ڄملك = اسبی که برای
 سواری تربیت میشود (گی)

املیک - ڄملیک = بره چاق و
 نقلی (ط)

امنه - ڄمنا = باران اواخر
 بهار و اوائل تابستان (لار)

امیج - ڄمیج = مایه ماست (ا)

الت - ڄات = ڄات لباس و در تانی
 ulat یا ulāt گویند (ه)

الخ - الخ = نصف، نیمه (لار)
 الڄنگ - ڄنگ = قوی - تنومند
 (به) - بفتح دال قدر و هرزه (خ)
 الڄی - ڄی = بول (به)
 الڄکین - ڄکین = مرفق (م)
 الڄشتک - ڄشتک = بشکن
 زدن (خ)

الکک - کک = دندان آسیا (آش)
 الگو - ڄو = اندازه و نمونه در
 خیاطی (همه)

الما - ما = نوعی سبزی کوهی
 که خورزدنی است (ش)

المبه - مبه = چوب درازی
 که با آن گردو را از درخت پائین می
 کنند (ا)

الم شنگه - شنگه = alam šinga
 آشوب و غوغا (خ-ط)

الماک - ماک = شعله سوز
 رنگ و زیاد آتش (لار)

النا - نا = علفی که سقف خانه
 را بدان پوشش کنند (م)

النچ - نچ = فتنه و فساد (به)
 النک - نک = یور تمه بلند در
 اسب سواری (لار)

النک - نک = پی و استخوان
 بعد از بریدن گوشت آن (ک) - غلغلک
 بوسیله دست (ش)

النکا - نکا = آستین (گر)

انسانیا - ensebā = سهم زارع از محصول (به)

انگ - ang = حدس، تخمین (آش)
- ارواره (آ) - شاخه درخت انار -
آب باران و سیل (لار) - خجل، بیچاره
وزبون (ط)

انگ - ong = بخار بدبو که از
چاههای میزاب و کهنه برمیخیزد (لار)

انگاره - angāra = ریخت و هیكل
- لغت و لعاب (گی)

انگاره - engāra = گیره و رشو
یا نقره زیر استکان و گیلان (ط)

انگاس - angās = سزا - جزا -
مکافات (گی)

انگ انداختن - andāxtan
ang = درکاری از بافتادن و نرسیدن (ط)

انگ بانگ دادن = be ang...
ang = با یکدیگر مشغول پر حرفی و
وراجی شدن (خ)

انگستیله - angostīla = انگشتر -
انگشتانه (ك)

انگشت بشیر زدن - be šir...
angošt = تحریک کردن (همه)

انگشت رساندن - rasāndan
angošt = فرو کردن انگشت بمقعد
کسی (ط)

انگشت کردن = انگشت رسانیدن
(همه)

انگشك - angošdak = بادامك،
لوزتین (دوغده در دو طرف گلو) - (آش)

انائین - anāin = عجیب ، مورد
تمجب (آ)

اناریجه - anārīja = نام گیاهيست
خوردنی (طب)

انبش - onboš = پشته و واريز
قنات یا انبارچاه (به)

انجا - enjā = دنده (طا)

انجل - onjol = چین و چروك
(آش)

انجلی - anjeli = نام درختی
است که میوه آن شبیه بقهوه است ولی ما کول
نیست (م)

انجوجه - enjūja = تخم گل
آفتاب گردان (به)

انجه - enja = تکه گوشت - در تهران
«چنجه» گویند (آش)

انجه - anja = ریزه (طب)

انجین - enjīn = خرد و خمیر ،
له و لورده (به)

انچوچك - anoūcak = هسته به
و تخم سرو بو داده که از هند می آورند (ط)
- نوعی پسته کوهی (شی)

اندق - andoq = اردنگی (آش)

انده - onda = زنبور (ن)

اندی - andi = صندوق (گی)

اندیخانه = صندوقخانه (گی)

اندیک - endīk = برآمدگی (تا)

انزل - anzal = اول (تا)

انزیک - onzīk = سوسك (به)

اوتشنو - owtašnū = نام پرنده‌ای است آبی - (طب)

اوچلیک - ūcelik = پرنده‌ای است آبی (ط)

اوچیر - ūcir = بازگشت (تا)

اوچین - owcīn = شانه‌ای که خرمن را با آن باد میدهند (به)

اوخان - uxān = صدا وانعکاس صوت (گی)

اودره - owdara = آبگیر - جوی رابط میان دو منبع آب، کانال (لار)

اودو - owdū = ظرفی سفالین که در کوهها از طرف نیکوکاران گذاشته میشود تا آب باران در آن جمع شود و برای تشنگان مفید باشد (لار)

اودی - owdi = دهن‌دره (گی)

اور - ūr = آنچه در اثر فساد بر زنان یا ترشی پدید آید و آنرا «موس» نیز گویند (گی) - ادا و اطوار (ط)

اور آمدن - ... amadan = ادا و اطوار در آوردن (ط)

اورا - owrā = کلید (تا)

اوراگ - avrāg = داسی است برای بریدن «سوف» که بی‌دندانها میباشد (گی)

اورنج - ūrenj = نام گیاهی وحشی است (طب)

اورو - owrū = پاروئی که برای راندن قایق بکار میرود (گی)

اوروس - owrūs = مرغ کشته پرکنده (آش)

انگ شدن - ang šodan = خجل و تحقیر شدن (ط)

انگل - angal = پستان گاو و گوسفند (ی)

انگل - angol = انگشت بمانند کسی رسانیدن (خ)

انگله - engela = از مچ دست تا آرنج (آش)

انگنه - engena = ساس - در تهرانی «کنه» (آش)

انگو - engū = و یار زن در موقع حاملگی (لار)

انگینه - angīna = آرنج (ت)

انگه - anga = متلک - طعنه - کنایه و گوشه‌زدن (گی)

اوئی تره - ūī tara = بلاغ اوئی - تره آبی (طب)

اوبن - owban = گرافه گو (لار)

اوبند - owbend = سهم آب - نوبت برای آبیاری (به)

اوبنگی - owbangi = گیاهی که در فصل بهار در دشتها روید و ساقه آن ضخیم و دارای گل بزرگ است (لار)

اوپخ - owpex = آب‌دهان توأم با کف (لار)

اوپشتک - owpoštak = جستن بر پشت کسی که خم شده باشد (خ)

اوپشتک بازی = بازی مخصوصی است که یکی خم میشود و دیگری بر پشت او میجهد (خ)

اوره - ūra = خارپشت-هرچین
 نرم وریز (گی)

اورید - owrīd = کندن پشم
 گوسفند (ط)

اوزو - uzū = صمغ درخت (ش)

اوزار - ūžār = چوب بلندی که
 در دستگاه گاو آهن میان دوگاو قرار
 میگیرد (آش)

اوسی - owsī = شانه زراعتی که
 خرمن را با آن باد میدهند (شی)

اوشا - ušā = سنبل (تا)

اوشا - owšā = حصار-چهاردیواری
 کوناهی که گاو و گوسفند و مواشی را در آن
 جا میدهند (به)

اوشا - avošā = خانه (شی)

اوشکستن - uškastan = گاو
 گیرشدن (گی)

اوشوم - ušum = کُرک (گی)

اوشه - ūša = گیاهی است (گی)

اوفیش - ufiyš = اسم صوت اظهار
 التذاد و خوشی (ط)

اوگج - owgaj = قوچ بزرگ (ط)

اول - ūl = تیره (ا)

اول - avel = سقف اطاق (لار)

اولاکو - owlākū = لاک پشت
 آبی (گی)

اواخی - owlexi = کسبکه آب
 ازبینی یا دهان او روانست (لار)

اولیس - owlīs = آبی که از
 آبکش کردن برنج بدست میآید (لار)

اولینج - ulinj = خاکستر و در
 هرزنی «آلونج» گویند (تا)

اوا- ūvā = تخم مرغ که در هرزنی
 «اوه» گویند (تا)

اویا - owyā = نام پرنده ایست
 که بترکی «مشه نویوغی» گویند (طب)

اهر - ahr = سنگچین دستی (ا)

اهرو - aharū = گرسنه (ه)

اهنام - ahnām = در آثار گذشتگان
 بمعنی عشق و محبت آمده (آ-ر)

ایاسه - ayāsa = یاد گذشته، افسوس
 و دریغ (لار)

ایزار - īzār = سفره کمری (ا)

ایسبیلی - isbili = ساقه های اصلی
 برنج که از آن جاروتیه می کنند (گی)

ایسکونه - iskūna = جوانه پیاز
 یا سیر که تازه از خاک سر بردار کرده (گی)

ایشتب - ištob = طعنه، سرزنش
 و عیب جوئی (گی)

ایشکر - iškar = ترکه و شاخهای
 نازک که برای بافتن پرچین بکار میرود (گی)

ایشکنه - iškēna = گیاهی وحشی
 است که نام علمی آن «amaranthus
 viridis» است (گی)

ایلا - ilā = گشاده که در رازی
 «ویلا» گویند (م)

ایلاج - ilāj = تجاوز و تعدی ،
 زورگوئی (گی)

این در و آن در زدن - dar...
 in dar o on = نشبث و تلاش کردن
 از همه طرف (ط)

اوره - ūra = خارپشت-هرچین
 نرم وریز (گی)

اورید - owrīd = کندن پشم
 گوسفند (ط)

اوزو - uzū = صمغ درخت (ش)

اوزار - ūžār = چوب بلندی که
 در دستگاه گاو آهن میان دوگاو قرار
 میگیرد (آش)

اوسی - owsī = شانه زراعتی که
 خرمن را با آن باد میدهند (شی)

اوشا - ušā = سنبل (تا)

اوشا - owšā = حصار-چهاردیواری
 کوناهی که گاو و گوسفند و مواشی را در آن
 جا میدهند (به)

اوشا - avošā = خانه (شی)

اوشکستن - uškastan = گاو
 گیرشدن (گی)

اوشوم - ušum = کُرک (گی)

اوشه - ūša = گیاهی است (گی)

اوفیش - ufiyš = اسم صوت اظهار
 التذاد و خوشی (ط)

اوگج - owgaj = قوچ بزرگ (ط)

اول - ūl = تیره (ا)

اول - avel = سقف اطاق (لار)

اولاکو - owlākū = لاک پشت
 آبی (گی)

اواخی - owlexi = کسبکه آب
 ازبینی یا دهان او روانست (لار)

اولیس - owlīs = آبی که از
 آبکش کردن برنج بدست میآید (لار)

باداوسو - bādowsū = بادی که
با آن خرمن افشاندند و در بعضی نواحی
bād owsi گویند (لار)
باد بادک - bād bādak = کاغذی
که اطفال هوا کنند (ط)
بادبادی - bād bādi = نوعی
گیاه وحشی (گی)
باد برده - bād borda = درد
زایمان (لار)

باد بگلو انداختن - andāxtan
begalu... = باتکبر سخن گفتن (خ)
بادخوری - bādxori = پرنده
ایست که خلاف جریان باد پرواز میکند
و خود را در فضا نگاه میدارد (گی)
بادخویس - bād xevīs =
بادیکه از مشرق وزد و با بخار همراه
باشد (لار)
بادست و پا - bā dast o pā =
آدم زرننگ و کارآمد (ط)
بادکوش - bād kowš = بادیکه
از جانب خلیج فارس آید (لار)
باده - bāda = پرنده ایست (گی)
بارامه - bārāma = ابریشم (گر)
باران تی تی - bārān titi =
گیاهی است صحرائی (گی)

بار انداختن - bār andāxtan
= فرود آمدن کاروان و مسافر در جائی
(همه)
باربند - bār band = گاه
مانندی که رختخواب و فرش سفر را در
آن می بندند (همه)
بارک - bārak = باردرخت بید
و آن را میخورند (آش)

این دست آن دست کردن - dast...
in dast on = طفره رفتن کاری را
به تعویق انداختن (ط)

ب

بآب دادن - beāb dādan = بر
باد دادن و تلف کردن (خ)
باب دندان - bābe dandān =
مناسب حال و باب طبع (خ-ط)
بآب زدن - be āb zadan =
بی پروا برای عبور وارد آب شدن (همه)
بآب نشستن - beāb nešastan =
آب انداختن ماست و دوغ و آب لیمو (خ)
بابو - bābū = نوعی برنج که در
بندر پهلوی vāvū گویند (گی)
بابوله - bābula = قنداقه بچه
شیرخوار - لقمه (ك)
بابینی - bābini = زکام (ك)
بابه - bāpa = بندگندم - دسته
علف (به)
باترو - bāterū = تخم ریحان
(آش)
باجک - bājak = نوعی حشره
که روی بوته خیار زندگی میکند (گی)
باجه - bāja = دره کم عمق =
گشادگی میان دو کوه (خ) سوراخ (آ)
باخله - bāxla = تخمدان محل
کشت تخم یا نشا (ك)

بازی دادن - bāzi dādan -

فریب دادن (خ)

بازی در آوردن - āvordan

bāzi dar = مسخره بازی کردن (خ) -

شوخی و لوس بازی (ط)

بازی کردن... kardan در اصطلاح

مکانیکی جفت و جزم بودن (ط) - انجام

دادن رلی در تأثیر و سینما (همه)

بازیکن - bāzīkon =

کسیکه در فیلم سینما یا تأثیر و امثال آن

بازی میکند (همه)

بازه - bāza =

دو تپه (خ) - مرزهای بین کردهای زراعتی

(به)

باستیمان - bāstiyān =

کوچک که از چوب برای برگرداندن سیل

میسازند (ز)

باسک - bāsk =

باسک - bāsk = کناره و لبه جو

و نهر (به) - کمر کوه، تپه بلند (ک)

باسوم - bāsūm =

بدن (لار)

باسمه ای - bāsmāi =

قلابی (همه)

باغبان - bāqbān =

که معمولا در باغها زندگی میکند (گی)

بافت - bāft =

و چایلوسی (لار)

بافتی = خودستا و متملق (لار)

باقلوا - bāqelvā =

درب و جرد «باقل او» گویند (آ)

بارشی - bāreši =

درخت پسته کوهی که برای سوخت مصرف

میشود (لار)

بار کردن - bār kardan =

روی اجاق گذاشتن غذا برای پختن (خ)

بار گذاشتن - bār gozāstan

= بار کردن (ط)

بارو - bāru =

باروبنه - bārobona =

واسباب مسافر و کسیکه از جایی بجایی

نقل مکان میکند (همه)

باروشه - bāruša =

باریز - bārīz =

گاله پنجه ای

یاموئی (به)

باریسه - bārīsa =

باریک شدن - bārīk... =

کردن و در چیزی فرو رفتن (همه)

بازار خسب - bazār xosb =

کسیکه شبها برای نگهبانی در بازار

بسر میبرد (خ)

بازرگ - bāzeg =

خال خال (ک)

بازمیل - bāzmel =

وحشی است (م)

بازیافت - bāzyāft =

تحصیل (لار)

بازیافتی - bāzyāfti =

آوردن چیزی که از دست رفته (ط)

بال - bāl = عسل (آ) - لبه و
 کناره و دوره چیزى - قسمتى از کوه که
 بدماغه ختم شود (ج) - دست (م) - آستین
 لباس (ا) - چهار چوبیکه در انبار برنج
 روى سر چوب میگذارند (گى)

بالا آوردن - bālā āwordan
 = قى کردن (ط) - بار آوردن (خ)

بالا انداختن - ...andāxtan
 = سر کشیدن گيلاس مشروب (ط)

بالاتوه - bālā towa = نانى که
 باتخم مرغ بر روى ساج پزند (لار)

بالازدن قیمت - ...zadan...
 ترقى کردن (ط)

بالا سکون - bālāskūn =
 درخت چنار (گى)

بالاسى - bālāsi = دامى است
 که برای صیدماهى سفیدبکار میرود (گى)

بالاکشیدن - ...kašīdan = مال
 کسى را بناحق خوردن (ط)

بالان - bālān = نوع مرغ آبى
 سواى «پرلا» (م)

بالای کسى در آمدن - dar āmadan
 ...kasi = حمايت کردن (ط)

باشتک مار - bāleštak mār
 = حشره ايست پهن و گرد (ط)

بالک - bālāk = برآمدگى قسمتى
 از کوه که بصورت طاقچه باشد (لار)

بالکه - bālaka = طاقچه کوچک
 در بالای اطاق (لار)

بالبند - bālband = النگو (ا)

بالشه - bāleša = تخته تراشیده‌ای
 که از طرف خارج کرجى در اطراف محوطه
 ناخدای کرجى کوبیده شده (گى)

بالون - bālūn = از انواع
 پرندگان شکاری (گى)

باله - bāla = زنبیل (گى) -
 دستکش چرمى (ك)

بالى - bālī = جوجه مرغى که
 تازه بال زدن یاد گرفته ولى صدای مرغ
 بزرگ نمیدهد (لار)

بامبول - bāmbūl = کلک و حقه
 بازی (ط)

بامبولباز = کسیکه بامبول و کلک
 میزند (ط)

بامبول زدن - bāmbūl... = حقه
 و کلک زدن (ط)

بامس - bāmas = پدر بزرگ (به)

بامست - bam sost = کسیکه
 از حیث اخلاق سست است (ط)

بامشى - bāmeši = گربه (م)

بامشى شال = گربه وحشى (م)

بامشى مرغ = پرنده‌ای که «انقو ط»
 نامیده میشود (طب)

بانه - bāna = جویهٔ انگور (بیر)

باواقتک - bāvā qottak =
 کسیکه بزرگ شده و به پیکر کودك مانده
 و آنرا «گورزاده» گویند (آش)

باهم در رفتن - ...dar raftan
 = باهم ساختن و کنار آمدن (خ)

باهم کنار آمدن = باهم ساختن (ط)

بال - bāl = عسل (آ) - لبه و
 کناره و دوره چیزى - قسمتى از کوه که
 بدماغه ختم شود (ج) - دست (م) - آستین
 لباس (ا) - چهار چوبیکه در انبار برنج
 روى سر چوب میگذارند (گى)

بالا آوردن - bālā āwordan
 = قى کردن (ط) - بار آوردن (خ)

بالا انداختن - ...andāxtan
 = سر کشیدن گيلاس مشروب (ط)

بالاتوه - bālā towa = نانى که
 باتخم مرغ بر روى ساج پزند (لار)

بالازدن قیمت - ...zadan...
 ترقى کردن (ط)

بالا سکون - bālāskūn =
 درخت چنار (گى)

بالاسى - bālāsi = دامى است
 که برای صیدماهى سفیدبکار میرود (گى)

بالاکشیدن - ...kašīdan = مال
 کسى را بناحق خوردن (ط)

بالان - bālān = نوع مرغ آبى
 سواى «پرلا» (م)

بالای کسى در آمدن - dar āmadan
 ...kasi = حمايت کردن (ط)

باشتک مار - bāleštak mār
 = حشره ايست پهن و گرد (ط)

بالک - bālāk = برآمدگى قسمتى
 از کوه که بصورت طاقچه باشد (لار)

بالکه - bālaka = طاقچه کوچک
 در بالای اطاق (لار)

بالبند - bālband = النگو (ا)

بتهمه - betimba = شکمه
 گوسفند که آنرا «بر تهمه» نیز گویند (م)
 بچار - bejār = مزرعه برنج (گی)
 بجمبار - bejambār = صندوق
 چوبی که برنج در آن انبار کنند (گی)
 بجنو - bejenū = جوجه و بچه
 گنحشک (لار)
 بجه - baja = جالیز خیار و
 خربزه و هندوانه و امثال آن همه و تمامی
 میوه موجود در طبق (خ)
 بجه کر - beja kar = نوعی پرند
 آبی که سر و سینه اش سیاه و بالهایش راه
 راه سیاه و سفید دارد (گی)
 بجهبزدن - be jīb... = پولیرا
 بدون استحقاق برای خود برداشتن (حا)
 بچ - bac = تخم زنبور عسل (به)
 بچار - becār = هرگز، هیچگاه
 ابدأ (آش)
 بچاک زدن - be cāk... = بیخبر از
 میان بدر رفتن (ط)
 بچه - bacca = خشک شاور (گی)
 بچه باز - bacca bāz = غلامباز
 کسی که امر دباز است (همه)
 بچه بازی = غلام بازی (همه) - کار
 بی اهمیت و بیجگانه (خ)
 بچک - bocak = اصل و تبار -
 بنه و ریشه درخت (لار)
 بچمو - bocommū = گهواره
 طفل (گی)
 بچه ننه - bacce nane = بچه
 لوس و نر و عزیز مادر (ط)

باه - bāha = ابر و در بعضی
 نقاط «بایه» گویند (گی)
 بای - bāy = باخت در قمار
 بای دادن = باختن (خ)
 بایو - bāyū = دیواره چوبی که
 در دو طرف جای نشستن چرخ خرمن کوبی
 قرار دارد (به)
 بئینو - ba inū = عروسک (لار)
 بازی گرفتن - greftan
 سهل و شوخی فرض کردن (همه)
 ببه - baba = بچه شیر خوار - مردمک
 چشم (ط)
 بی - babi = دشت و صحرا (تا)
 بیاداشتن - be pā daštan
 = اجراء رسمی و دنبال کردن آن (همه)
 بیول نزدیک کردن - be pūl...
 = فروختن (ط)
 بت - bat = غلیظ و سفت (ه)
 بتاخت - betāxt = سرعت و
 عجله (ط)
 بتو - batū = آب آهک و سنگریزه
 که زیر پی بنا شفته کنند (شی)
 بتور خوردن - betūr... = گیر
 افتادن و شکار شدن (ط)
 بتور زدن - betūr... = گیر
 انداختن و شکار کردن (ط)
 بتوزه - batūza = هر طعامیکه
 بنواله بردارند (ق)
 بتی - boti = خاله (ب)
 بتیجه - botīja = بچه نوه و
 آنرا «کتیجه» نیز گویند (آ)

بدانه - bodāna = كرك (ب)
 بدبده - bad bada = كرك (ط)
 بدبیسار - bad biyār = بد
 نقش (خ)
 بدبیماری = بدنقشی (خ)
 بدبیز - bad poz = کسیکه پوست
 بدنش برای زخم سطحی مستعد و برای
 خوب شدن زخم نامستعد است (لار) - کسیکه
 سروض او خوب نیست و یا خیلی مغرور
 و خودنماست (خ)
 بدریخت - bad rixt = بدهیكل
 و بد شکل (ط)
 بدست آوردن - = bedast...
 تحصیل کردن (همه)
 بدست گرفتن کار - = bedast...
 = اشغال کردن و پرداختن بآن (همه)
 بدست و پا افتادن - = bedasto pā...
 = تلاش کردن (ط)
 بدعق - bad onoq = بدرفتار
 و بد اخلاق (ط) (ساخت)
 بدغلق - bad qeql = بهانه
 گیر و بدسلوک (ط)
 بدگوش - bad gušt = بدسلوک
 و بدرفتار (ط)
 بدگوشی = عمل بد سلوکی و بد
 اخلاقی (ط)
 بدل - badel = امانت، عاریه (لار)
 بدل چسب - = bedel casb
 مطبوع و خوش آیند (ط)
 بدل چسبیدن = مطبوع طبع واقع
 شدن (خ-ط)

بحریف بردن - bordan
 be harif = عمل جا کشی (ط)
 بخاك سیاه نشستن و نشانیدن -
 be xāke..... = بدبخت شدن و بدبخت
 کردن (همه)
 بخال - baxāl = بدرماه (لار)
 بخرج دادن - = be xarj... = نشان
 دادن کاری بقصد خودنمایی (ط)
 بخرج کسی نرفتن حرف - = kasi...
 بی تأثیر ماندن و گوش
 ندادن (ط)
 بخر کشیدن - bexar kašidan
 = با خر بمجامعت و داشتن : سرائی
 گوید : من بخرم می کشم زن نادر تا بز
 قعبه نادری چه رسد (خ)
 بخنگ - boxang = پستوی سوراخ
 مانند ای که در اطاق برای نگهداری اثاثیه
 تعبیه میکنند (لار)
 بخوبیر - = bexow bebor
 آدم حقه باز، وردار ورمال (ط)
 بخود گرفتن - = be xod... = خود
 فروشی بی علت - سخن کسیرا بخود مربوط
 دانستن (ط)
 بخورد کسی دادن - = be xorde.....
 = خوراندن چیزی بکسی بدون میل و
 اطلاع او (خ)
 بد آوردن - = bad āvordan
 در کاری شکست خوردن و بدشانسی آوردن
 (خ-ط)
 بدادا - = bad adā = بد اخلاق
 (خ-ط)

برپاج - barpāc = سینی چوبی،
لاوک بزرگ (م)

برقی - borti = بوته نمشک (ط)

برقیل - bartīl = رشوه - تعارف
وهديه (ك)

برج - barj = خرجهای غیر
ضروری و تجملی (همه)

برجیک - barjik = پنجره (کی)

برجین - barjin = چرخ خرمن
کوبی (به)

برچون - barcūn = گرسنه (ك)

برخستن - barxestan = سقط
چنین کردن، بچه انداختن (ك)

برخ کسی کشیدن - rexe kasi...
be = چیز را به منظور تحقیر یا تنبیه
در برابر کسی داشتن (خ-ط)

برد - berd = ظرفیت دیگر بزرگ
دوشاب که واحد وزن خرید و فروش
دوشاب است (لار)

بر خوردن - bar xordan =
بنظر ناپسند آمدن - ازامری متأثر و
ناراحت شدن (همه)

بردارد - bardāra = چوبیکه
بر دو سر آن بارگذارند و بردوش یا
پشت الاغ نهند (لار)

برداشت - bardāšt = درآمد
آواز و سخن (خ)

بردوان - bardovān = باد
بادك (آ)

بردوله - bardūla = تفرجه (ك)

بدلعاب - bad leāb = بدسلوک
و کج خلق (ط-خ)

بدلعا بی = بدسلوکی (خ-ط)

بدل گرفتن - bedel... = از چیزی
متأثر شدن و در خاطر نگاه داشتن (ط)

بدنقش - bad naqš = بدبیار (ط)
بدنقشی = بدبباری (ط)

بدو - bodū = عمق و انتها (لار)

بدو بیراه - bado birāh =
حرف زشت و دشنام (ط)

بده - bada = هر چیز نرم و
متورم، پف کرده (لار) - بد (ط)

بده کردن - bada kardan =
کسی را بدوا نمودن و کثفت کردن (ط)

بر - bor = گله گوسفند - استخر
بزرگ (لار) - تمشک (ط)

براسو - berāsu = برادر کوچک
و در بعضی نواحی «براسه» گویند (لار)

براسوم - barāsūm = آستانه
در (کی)

برافتو - bar ftow = مشرف -
جای رو بآفتاب (لار)

براق شدن - borāq šodan =
خشمگین و عصبانی شدن (ط)

براه آمدن - be rāh... = از
بدکاری برگشتن و خوب شدن (همه)

براه آوردن = هدایت کردن و از
بدی بازداشتن (همه)

بربریکو - bar barīkū =
لاغر و باریک اندام (لار)

برشتک - bereštak = روده
حشرات خزنده و معده مرغ - نوعی
حشره (لار)

برشخ - berašx = جلا و صیقل
و درخشندگی (لار)

برشک - berešk = چینه دان
مرغ و سایر طیور (لار)

برغله بمیدان - bar qolonbīdan
= سرکشی و طغیان کردن (اس)

برفانک - barfānak = پرنده
کوچک صحرائی که پرهاى سینه و پهلوى
آن خاکستری و سر و پشت آن تقریباً سیاه
رنگ است و آنرا « برف بانو » نیز
گویند (گی)

برفه - barfa = ابرو (گر)

برقک - borqak = طلق، وهر نوع
زورق (گی)

برگر - barkar = دیک بزرگ (ا)
= bor kardan - برگردن
مقاومت و ایستادگی کردن (ط)

برگفتن - barkaftan - سبقت
جستن - جلو افتادن (ك)

برکو - barkū = دانه‌های پسته
کوهی (لار)

برگه - bar gāh = آخرین
چاه قنات (اس)

برگرداندن - bar gardādan
= بالا آوردن و قی کردن (ط)

برگزار - bar gozār = اجرای
مراسم، مثلاً گویند: فلان جشن برگزار
شد (همه)

برده - bereda = گیاه زمستانی
حیوانات که در بهار جمع آوری و خشک
کنند (لار)

برده خورده - borda xorda
= ملاحظه و پروا (ط)

بردی - bardī = استخر بزرگی
که از آب چاه بتدریج پر کنند و مزرعه
را با آن آبیاری نمایند (لار)

بر - berr = الکن (برو)

بره - borra = چرخ خرمن کوبی
- گله کوچک گوسفند (آش) - چوب استوانه‌ای
شکل که دارای پره‌های قطور است و در
کوفتن خرمن بکار میرود (لار)

برخ شدن و گردن - barzax...
= ناراحت شدن و گردن (ط)

برزک - barzak = زنبور
طلائی بزرگ (گی)

برزه - bereza = گریه و آه و
زاری در مرگ کسی - اجاقی سرپوشیده که
مخصوص پخت نان مخصوصی است (لار)

برزه خس - borza xos = سیاه
سرفه (گی)

برسی - bersi = گرسنه (ك)

برسوز - barsūz = حالت ترشه
در معده (لار)

برش - barš = برق (خ-آ) نام
معمونی مقوی (همه)

برش - boreš = لیاقت - عرضه
قابلیت (ط-به)

بروخستن - barvaxestan =
 پیش انداختن جلو انداختن (ك)
 برو درماندن - dar mândan
 berū = روگیر شدن (ط)
 بروز دادن - berūz... = افشا
 کردن (خ)
 بروز بدافتادن - berūze bad...
 = بدبخت شدن (خ)
 بروزکسی افتادن = در بدبختی
 بکسی مانند شدن (خ)
 بروسک - brusk = برق (ك)
 بروگو - borúku = ناراحتی
 روده، در اثر گرسنگی (لار)
 بروگرفتن - berú... = کسیرا
 روگیر کردن و بکاری و داشتن (خ)
 برولوز - barvalūz = رو
 بافتاب - مشرق (لار)
 برونک - barūnak = دم گنی،
 بافته‌ای از نری یا شاخه که پارچه‌ای بر آن
 دوخته و برای دم کردن غذا بکار می‌برند
 (آش)
 برویز - barvīz = گیاهی وحشی
 که دانه‌های سرخ رنگ شبیه به خردل دارد و
 بکار درمان می‌خورد (لار)
 بره - bera = قسمتی از پرچین که
 خراب شده یا دستی برای عبور خراب
 کرده باشند (گی)
 بره - bara = جا و محل گوسفند
 (گی) - يك تارنخ از هر پارچه بافته (آش)
 برهنه خوشحال - xošhāl
 borahna = بی‌غم و لاابالی که در عین
 نداری خوشحالت (ط)

برگز آر کردن - bar gozār...
 = مراسمی اجرا کردن (همه)
 برگزدن - barg... = حقه زدن
 بکسی و کلك سوار کردن (ط)
 برگشت دادن - bar gašt...
 برگرداندن (همه)
 برم - beram = گریه و درتانی
 berām گویند (ه)
 برم - borm = ابرو (لار)
 برمالم - barmāl = ساخت -
 جلوخان - سجاده (ك)
 برمستن - barmastan = ریش
 شدن پارچه در اثر کهنگی - شیوع پیدا
 کردن چیزی (گی)
 برمگور - barmagor = نهانی (آ)
 برممو - barmū = مومیای نحلی
 که در آذری «بره موم» گویند (شی)
 برممه - borma = واحد خرید و
 فروش علف خشک و آن يك بغل علف
 چیده خشک شده است (دی)
 برمه - berma = گریه (گی) - اشك
 چشم (ببر)
 برنگی - borongi = بره گوسفند
 که هنوز شیر می‌خورد (لار)
 برو - borū = زیاد (لار)
 برو آوردن - berū āvrodan
 = در روی کسی مطلبی را که میدانداظهار
 کردن (ط)
 برو بچه - baro bacca =
 عائله (ط)
 برو بیا - brobiya = دم و
 دستگاه و رونق کار و زندگی (ط)

بز - bozen = چرم بز (آش)
 بز نقره - bozonqara = جوچه
 تیفی (خ)
 بزوشا - bezowšā = بارهنگ (T)
 بزهره - bozahra = ترسو و
 بزدل (لار)
 بزور - bozūr = خیلی گود و
 عمیق (لار)
 بزبانگ - bžāng = مژگان (ك)
 بستاق - bostāq = غیر آستن (سی)
 بستنی - bastanī = قراردادی
 که بین دو نفر در قمار عمومی گذاشته می
 شود (همه)
 بسر آوردن - besar āvardan
 = گذراندن (همه)
 بس - bass = چندرشته ردیف
 نخل در نخلستان (لار)
 بسه - basa = معنی ومدلول (ك)
 بسیم آخوردن - āxer zadan
 = اقدامی متهورانه از روی
 نومیدی انجام دادن (ط)
 بش - beš = مرض کهیر - بشورات
 جلدی (لار)
 بش - boš = شلوغ (گی)
 بش - baš = بند کوچک جلو
 آبد بندچینی (خ)
 بشتی - bešti = ته دیک (طب)
 بشش - bošesš = تقسیم زمین زراعتی
 برای کشت (لار)

بری - bori = زیاد (لار)
 بری - beri = آب انبار (لار)
 بریز - beriz = ناخست و چهار نعل
 اسب (لار)
 بریش گرفتن - beriš... = بخود
 گرفتن (خ)
 بریک - borik = انگوریکه برای
 زمستان میآویزند (به)
 بریک - berik = شکاف - درز -
 سوراخ در روزنه (به)
 برین - berin = چیدن پشم از
 گوسفند و موی از بز (آش)
 برینه - borina = درد مخاض،
 درد زائیدن (ك)
 بز - bez = برنج (تا)
 بز - baz = زنبوردشت سرخ رنگ
 (گی) - دنبه و چربی (ك)
 بز آوردن - boz āvardan
 = بد آوردن (ط)
 بزببیری - bozbiyāri = بد
 شانس و بدببیری (ط)
 بزه - bozza = ضعیف و قابل
 ترحم (لار)
 بزگ - boz-g = میوه نارس - هرچیز
 کال و بد مزه (لار)
 بزگ - bezeg = مرجان (ك)
 بزگرفتن - boz greftan =
 بازی دادن - مغبون کردن در معامله (ط)
 بزل - bezel = روزنه - درز و
 شکاف (لار)

بشک - bošk = دسته اصلی موی
 سر که تا آخر پیری باقی ماند (لار)
 بشک - bešk = قرعه و فال (ط)
 بشک انداختن = قرعه کشیدن بوسیله
 رینگ و سنگ و امثال آن (ط)
 بشم - bošm = بوران (گی)
 بشن - bašn = چمنزار کوهستانی
 (ل) - قد و قامت (ر)
 بش و خوش - beš o xoš =
 تعارف و احوال پرسی (ط)
 بُغ - boq = اخم و ترشروئی (ط)
 بغ کردن = اخم و ترشروئی کردن (ط)
 بغل خواب - baqal xāb =
 زنی غیر شرعی که بمنظور نزدیکی به بستروی
 روند (ط)
 بغل خوابی = عمل مجامعت (ط)
 بغل گرفتن = در آغوش کشیدن
 (خ - ط)
 بغله - baqala = تنگه (ا)
 بغلی - baqli = شیشه کتابی کوچک
 مشروب (همه)
 بغه - bofa = دسته‌ای از خوشه
 گندم که در مزرعه بریده و بخرمن حمل
 کنند (لار)
 بقره - baqara = سوراخی که در
 پائین تختهٔ سکان کرجی قرار دارد (گی)
 بقلمه - boqlama = گوسفندی
 که شکمش را پر کرده بریان کنند (ط)
 بقه - boqa = گاو میش سه ساله
 نر (طب)
 بک - bak = برق‌شعله آتش (لار)
 بک - bok = کوزه شکسته (لار)
 بکار بردن - bekār bordan =
 عمل کردن (همه)

بکریت - bakrit = قورباغه (لار)
 بکسی رفتن - bekasi raftan =
 شباهت داشتن با (خ)
 بکل - bokal = ظرف سفالی
 شکسته - ته دیک حلوا و شیرینی (لار)
 بکله «کسی» زدن - kallaye...
 be = دیوانه شدن او (خ)
 بکم - bokom = غلاف خوشه
 خرما (لار)
 بکمار - bakmār = ماری کوتاه
 و پهن و سمی (لار)
 بکنه - bakna = نیهو (لار)
 بکو - bokū = کوزه شکسته کوچک -
 قورباغه - (لار)
 بگاره - begāra = تجاوز و
 عدول (ک)
 بگر - bagor = پسر بچه سیاه
 و مچدمو (لار)
 بگشی - bageši = نوعی خرما
 زرد رنگ و سرخ رنگ (لار)
 بگل - bogol = گودی آخر عقبه
 چاه که منتهی الیه عبور گاو و محل چرخیدن
 آن است (لار)
 بل - bol = شاخهٔ جوان درخت -
 آلتی که برای شکار ماهی بکار میرود و
 عبارتست از چوبی بلند که در انتهای آن
 سه شاخه نصب شده و با زدن آن بدن
 ماهی او را زخمی و دستگیر میکنند (گی)
 - آلت رجولیت بزبان اطفال (شی)

بلم - balm = علف مخصوصیکه
در زمین «لش» میروید (ش). خاکستری
که از آتش بالا رود (طب)
بلماس - belmās = آماس و
ورم (طب)
بلمون - balamūn = شتر
یکساله (به)
بلند کردن - boland kardan
= کسیرا فریفتن و باخود بردن. (خ)
بلوش - boluṣh = تمشک که در
انزلی valeš گویند (گی)
بله - bala = بزرگ (گی)
بله بری - bale borī = گفتگو
برای تعیین شرائط عقد (ط)
بلیک - belīk = رمه گوسفند (م)
بم - bam = بصیرت، مهارت در
کار (لار). موافق و مطابق (به)
بمب - bomb = هر چیز پراز هوا-
باد، ورم (لار)
بن - bon = میوه ایست ریز که
بفارسی «ون» گویند (شی)
بنا بودن - banā būdan =
قرار بودن (خ)
بنا بیج - banā bij = شیرۀ سفت
وانگشت بیج (گی)
بنا گذاشتن - banā... = قرار
گذاشتن (خ-ط)
بندا - bondā = فردا (به)
بند کردن - band... = کنایه از
عمل مجامعت (ط). بر کسی کل و مزاحم
شدن (خ)

بل - bal = شعله آتش (طب).
خاک (لار) بزرگ (آش)
بل - bel = دندانهای بیرون آمده
گراز و در انزلی آنرا بیل گویند (گی)
بلاشکم - balāškam = از درختان
جنگلی است و جوبش برای تخته و هیزم
بکار می رود (گی)
بلاکه - balāka = زنبیل کوچک
که در لاهیجان valka میگویند (گی)
بلبیه - bolbaya = دم چمانک،
نوعی پرستو که بعربی «ابابیل» نامیده
میشود (خ)
بالت - balat = دری کوچک که
برای عبور در پیرچین میگذارند و در لاهیجان
balta گویند (گی)
بلدو - baldū = محل ریختن
خاکروبه (لار)
بلش - balaš = علفی معطر که
در سبز هزارها میروید و خوردنی است (گی)
بلشتک مار - baleštak mār =
نوعی حشره سیاه رنگ شبیه سوسک
که در نقاط مرطوب زندگی می کند (لار)
بل شیرین - bal šīrīn =
میوه ایست شبیه به بهی (شی)
بلک چار - balak cār =
گوسفندی که پیشانی آن سفید باشد (لار)
بل گوش - bal gūš = کسیکه
گوشهای بزرگ و بیش آمده دارد (آش)
بلا - bollā = گم شده (ب)
بله - balla = لقمه بزرگ (آ)

بوجالی - bujaley = گردوهای کوچک که رسیده و دارای مغز باشند (گی)

بوج - būc = داخل دو گونه دهن (خ)

بوج پیل - bucpil = ریش خوشه برنج (گی)

بوجک - būcek = کوچک (ك)

بود - būd = ران گوسفند و گاو (آ) - سنگ (ب)

بودوک - bodovak = مایمی که در موقع گرم کردن کره ته نشین میشود (لار)

بور - būr = آتشیکه بعد از سوختن هیزم بدست آید - ذغالی که کاملاً آتش گرفته و سرخ شده (گی) - خجل (ط)

بور بیج - bur bij = چانه کوچک خمیر که با آن کلوچه پزند (گی)

بوز - buz = رنگ نیلی مایل بسفیدی (ك) - پاشنه (ان)

بوزا - būzā = آرنج (گر)

بوس - būs = مه و گرفتگی هوا نوأم با تیرگی (تك)

بوستی - busti = کوزه سفالین لعابدار که دارای دو دسته در طرفین و دهنی گشاد است (گی)

بوسک - busk = عبوس (لار)

بوسوره - bowsūra = پدرزن و پدر شوهر (اس)

بوش - bowš = دوارسر، گیچی حاصل از درد سر (لار)

بوفه - būfa = وقت درو و آغاز خرمن (لار)

بوغام - boqām = کند ذهن و کودن - مدهوش (لار)

بندواش - bandevāš = نام گیاهی است (طب)

بن سونه - bon sūna = نان ته تنور (ت)

بنگو - bonkū = قسمت، دسته و گروه (لار)

بنگار - bongār = آبی که از سقف قنات فرو ریزد (به)

بنه - benna = گهواره چوبی که سابقاً معمول بود (لار)

بنه - bena = محصولی است وحشی شبیه بخوشه انگور که در معالجات بکار میرود و از غوره آن ترشی میگذارند و در تهران چانه قنوش نامند (شی) - پسته کوهی (لار)

بنه دار - bnnadār = گیاهائی نظیر ترب و سیر و پیاز را گویند (گی)

بنیان گذار - bonyān gozār = پایه گذار و مؤسس (همه)

بنین - benīn = اندرون (ه)

بو - bo = درخت پسته کوهی (لار)

بوانجیر - buanjīr = از انواع گیاه وحشی است که بمصرف خوراک میرسد و نام علمی آن thymus است (گی)

بو بو - bubu = نام نوعی از انواع برنج (گی)

بوتوراستن - buturāstan = بحیرت و بهت فرو رفتن - شگفتی و تعجب کردن (گی)

بوج - būj = چوب پنبه (ج)

بهم خوردن - beham... = شلوغ شدن - شورش یافتن - تصادم (همه) - بین دو کس تقار پیدا شدن (خ)
بی بته - bī botta = بی اصل و نانبیب (ط)
بی بر - bibar = فلفل سبز (آ)
بی بی - bibi = کرم ابریشم (گی)
بی بیک - bibik = سیاهی و مردمک چشم (شی)
بی پرده - bī barda = آشکارا و ظاهر (همه)
بی بتک - bī patak = کم ظرف و بی حوصله (لار)
بی پیر - bi pīr = بی عقیده و نانبیس و نابکار (ط)
بیت - bit = مور یا نه در خر اسان بید گویند (آ)
بیج - bīj = برشته (م) - جرمزاده و بداصل (آ - گی)
بیجه گیر - bija gir = دستگیره پارچه ای که برای گرفتن و برداشتن دیک یا ظرف گرم از روی آتش بکار میرود (گی)
بیخ - bīx = رودخانه (لار) - چوبک که با آن لباس شویند (خ)
بیخ پیدا کردن - bix... = دنبال پیدا کردن - باشکال برخوردن (ط)
بیخود - bīxod = بی جهت - کسیکه بدر کاری نمیخورد (ط)
بید خونی - bīd xūni = نوعی از مرکبات شبیه نارنج که جلدی صاف و زرد روشن دارد (شی)

بوغامی = کودنی - مدهوشی
بوغه - būqa = گاو نر که در آذری «بوغا» گویند (ت)
بوفنگو - būfangū = نیمه خشک - چوب دونم (گی)
بوک - buk = بوزه - لب و لوجه (گی)
بوکنی - bukoney = حشره ای که نام علمی آن nezara است (لا)
بوگو - būkū = غنچه گل (لار)
بول - bevel = بینی (ک)
بول - bul = ساقه نرم تمشک (گی)
بولو - bulū = بیل دسته کوتاه که برای کندن زمین و شخم سطحی بکار میرود (گی)
بولوش - buluš = تمشک (گی)
بوله - būla = شاخه نازک (گی)
بوم - būm = زورق بادی برای حمل بار (لار)
بوم کردن - būm... = آهار زدن پارچه نقاشی (همه)
بون - bovan = قناتی که دهانه آن باز است و از داخل بچاه قنات دیکر متصل میشود (لار)
بهر - bahr = تپه - نوار چرمی اطراف گیوه (لار)
بهره - bahra = بارو و حصار (خ)
بهلوت - behlūt = هوای بهم خورده و طوفانی (طب)

بیلی - bili = اردک اهلی و در
انزلی این کلمه برای آلت پسران کوچک
بکار میرود (گی)

بیلیج - bilīcc = روزنه-دریچه
کوچک (آش)

بی نام - binām = نوعی برنج (گی)

بینج - binj = شلتوک (م)

بین دانه - bindāna = بندی از
کلوش (ساقه برنج) که برای بستن برنج درو
شده بکار میرود و یک بسته را « کوتاله »
نامند (گی)

بینو - binu = کشک (طب)

بینه - bina = درخت (ن) - بوته
نعناع (گی)

بی همه چیز - bi bama ciz =

کسیکه بهیچ چیز معتقد و پابند نیست (خ)

بیون - biyūn = هنگام سحر -
سپیده دم (به)

بیولی - biwali = درخت
ابریشم (طب)



پا - pā = جو بهای دوشاخه مانند
که در طول بدنه کرجی قرار دارد (گی) -
سک (تا) - حریف قمار (ط)

پاشکیل - pā eškil = طنابی
که بشاخها و دستهای گاو می بندند - گره
درکار (گی)

بیدره - bīdara = سطل که در
آذری دره vedra گویند و شاید از

کلمه روسی vedera گرفته شده
باشد (گی)

بیده - bīda = تابیده علوفه
خشک (خ-به)

بیدو - baidu = غروسک (لار)

بیر - bir = حرارت، گرمای
نور (لار)

بیراه - birāh = حرف زشت و
رکیک (ط)

بیرون رفتن - bīrūn... = حالت
اسهال داشتن (خ)

بیرون روی = حالت اسهال (خ)

بیرون وا - burūn vā = بادیکه
از شمال وزد (گی)

بیرونه - birūna = سوراخ
پائین تنور (آ)

بیره - bira = نوعی کک قرمز
بالدار - پشه خاکی (آ)

بیز - biz = زنبور (لار)

بیزو - bizow = گوساله ماده (آ)

بیستار - bistār = نوبه عجز و
لابه (به)

بیشه - biša = نوعی حلوا (گی)

بیل - bil = دندانها پشین گراز
که از لبها بیرون جسته (گی)

بیلک - bilak = مچ دست (آ)

بیله - baila = طایفه، قبیله (لار)

پاتلون - pātlūn = يك نوع شلوار (لار)

پاتنگ - pātang = دنگی که با پا کار میکند (گی)

پاته - pātah = پوسته‌های خوب که در رندیدن بدست می‌آید (لار)

پاجبا - pājbā = کفش (طا)

پاچ - pāc = تیشه (کرد) - قد کوتاه و چارشانه (گی)

پاچاله - pācāla = اثر پا - نشان وایز (گی)

پاچده - pā ceda = نفرچگاه لب حوض و امثال آن (لار)

پاچله - pā cola = مچ پا - قسمت پائین ساق پا (لار)

پاچوک - pā cūk = سرپا نشستن - چمباتمه (گی)

پاچه پلشت - pāca pelašt = شهوران (به)

پاچه خزو - pāca xezu = بچه ماده بلبل را که نمیخواند پاچه خزو نامند (خ)

پاچه لیز شدن - pāca līz... = از راه پیمائی به ستوه آمدن (ط)

پاخستن - pā xestan = از پا افتادن - و اما ندن (ک)

پا دادن = موجبات کاری فراهم شدن (ط)

پادرك - pā darak = زنی که کمتر در خانه می ماند و بیشتر در خارج بسر میبرد (لار)

پا بجنو - pā bejnū = نوعی سبزی بهاری که در مزارع و تپه‌ها روید و خوردنی است (لار)

پا بره - bā bera = شلوار بلندی که زنان هنگام نشاء یا و جین کردن برنج پوشند (کی)

پاپتی - pāpati = پا برهنه - کسیکه اصالت و تربیت ندارد (لار)

پاپلی - pāpli یا pāpeli = پروانه - (طب)

پاپوش - pāpūš = شلوار (ل)

پاپون - pāpwn = دنبه مرغ (طب)

پاپوی - pā pūy = گل لاله وحشی (لا)

پاپوی - pā poy = پرنده ای است (گی)

پاپیتال - pāpitāl = گیاه عشقه (ر)

پا پیچ - pāpic = مزاحم - اسباب درد سر و گرفتاری (خ)

پاپیچال - pā picāl = نوعی گیاه وحشی (گی)

پاپیل - pāpīl = قسمت های پائین دیوار مرطوب (لار)

پات - pāt = گرمی که حیوانات را میخورد (گی) - از اتباع لات : لات و پات (ط)

پاتاخائی - pātāxāi = بادکنگ ماهی - مثانه گوسفند (گی)

پاتاغ - pātāq = سوراخ مانندی که در طول چاه برای جای پا کنند (به)

پاسه - pāsa = پرنده ای است (گی)
 پاشت - pāšt = نگهداری محصول
 زراعت (لار)
 پاشکو - pāšku = خورجین (ك)
 پاشنگر - pā šengar = بیل
 بزرگی است دارای زنجیر که برای مرزبندی
 بکار می رود و هنگام کار کردن دوتن آنرا
 از دو طرف میکشند (آش)
 پاشوره - pā šūra = پله ای که
 نزدیک بلبله حوض دورادور از داخل
 میگذارند (خ)
 پاشیل - pāšil و pešel = لگد
 کوب - پایمال (ك)
 پاغه - pāqa = قسمت فوقانی لبه
 بزرگ بیل (لار)
 پاکتله - pākatala = تخته ای که
 زیر پای ناخدای کرجی است (گی)
 پاکش - pākeš = جوراب ساقه
 بلند (گی)
 پاکل - pākel = محرک و ترغیب
 کننده (ك)
 پاکلن - pākalan = سنگ پای
 حمام (لار)
 پاکنده - pākanda = راه پله (ن)
 پاکنه - pākona = پله آب انبار
 و حوض (لار)
 پاکوله - pākūla = قلمدوش
 «کسیرا بردوش نشانند بطوریکه دوران
 او بر دو شانه و دو پای او از جلو سینه
 آویزان باشد» (آش)

پا درمیان نهادن = میانجیگری
 کردن و درکاری دخالت کردن (همه)
 پادموج - pādmūj = گردش -
 سیاحت (گی)
 پار پا - pār pā = عاجز و
 مفلوک (آ)
 پارچ - pārc = پاچ (ك) - مشربه
 و آبخوری دسته دار (ط)
 پارژن - pāržan = الك (تا)
 پارس - pārs = چوبیکه سرعت
 سنگ آسیا را با آن کم و زیاد میکنند
 (۱) - محافظت و نگهداری (لار) - تکه چوبی
 است که در شکاف چوبی که می شکندند
 میگذارند تا بهم نیاید (آش)
 پارانہ - pārna = گوساله ای که
 یا بدو سالگی گذاشته (گی)
 پاروم - pārum = اندرون (تا)
 پاریز - pāriz = میوه یا برگی
 که پای درخت ریزد (همه)
 پارینه - pārina = بره دو ساله
 (گی) - گوساله یکساله (ك)
 پازدن بکسی - pā zadan... =
 خیانت کردن - زیان رسانیدن (ط)
 پاژ - pāž = جزء (ك)
 پاس - pās = گوسفند و درتانی
 «pas» گویند (ه) - در اصطلاح قماربازی
 خود داری کسی از گرفتن ورق زیادی یا
 جا رفتن (همه)
 پاسر - pā sar = لگد (گی)
 پا سوخته - pā sūxta = عاشق
 و خاطرخواه (ط)

پانزه - pánza = يك شانزدهم

من تبریز (آ)

پانسو - pānesu = حلوائی که

شب زفاف در خانه عروس تهیه شود و بر در ورودی اطاق خواب عروس گذارند و عروس موقع ورود پای برهنه بر آن گذارد تا داماد پای او را با آب و گلاب شسته خشک کند (لار)

پاوانسو - pāvānesu = مراسم

پابحنای گذاشتن عروس (لار)

پایه - pāya = چوبی که عمودی

در رودخانه کوبیده میشود (ض) - ترکه و شاخه نازک (ان) - جرزهای دو آجری (لا) - رگبار - رعد (طا)

پایه گذار = مؤسس و بانی (همه)

پایی - pāi = چوبدستی (گی)

پنک - pa ak = زائده استخوانی

پشت پای مرغ - نجوست و بدقدمی (لار)

پنور - paūr = زوزه حیوانات

وحشی و سگ در نیمه شب (لار)

پپ - pop = جگر سفید (ج)

پپل - popal = جوراب (به)

پپوله - papula = پروانه (ک)

پت - pot = غنیمت - یغما (لار) -

میوه (کر) - موی بدن (به)

پت - pet = احوال (طب) - آب

بینی (بر)

پت - pat = خاکه نرم چوب که

در اثر کرم خوردگی بوجود آید (گی) -

بینی (ل) - ریسمان یا موی سر بهم

پیچیده و گره خورده (خ-لار) - برهنه (ج)

پاکونه - pākūna = چوبهایی که

در سقف روی «زروگیر» zerowgir قرار میگیرد (گی)

پاکی - pāki = آلتی بشکل کارد

که پودهای قالبی را با آن قطع کنند (به)

پاگرد - pā gard = قسمت وسیعی

در وسط پله ها که برای چرخیدن پله گذاشته میشود (همه)

پاگشه - pā goša = بندی که در

تخته ای بنام «لنگار» بسته شده و آن

تخته را بر دوش گاو نهاده شخم کنند (لار)

پاگیر - pā gir = نهال درخت که

در زمین محکم شده باشد - مستقر و پایدار - موجود (لار)

پاگا - pāga = طویله - اسطبل (لار)

پاگمیر - pā gahmir = مقید،

گرفتار و پای بند - معطل (لار)

پال - pāl = عاجز و از کار افتاده (ط)

پالانه - pālāna = تخته های

داخل کرجی (گی)

پالپه - pālpa = آخور (گی)

پالنه - pālfa = جمعه بزرگ

کندو مانند که در پستوها بعنوان انبار

حیوانات بکار رود (ا)

پالین - pālīn = کفگیر بزرگ

آشپزخانه (ک)

پامجنی - pāmojni = دودک

اطفال (لا)

پامج - pāmoc = شاگرد و پادو (لا)

پاموی - pāmūy = سنجش (تا)

پتور - petūr = نوعی کفتار - موجودی خیالی که مزاحم و مظهر سرعت و چابکی است (لار)

پتیار - patyār = مورچه (لار)

پتییو - pateyu = کشک (طب) - دوغ پخته که هنوز خشک نشده (م)

پته - pota = گوشت آلود - چاق - توله خرس (T)

پته ز - pate zā = نوعی ماهی (طب)

پج - poj = بوشال - الیاف ساقه گندم (لار)

پجا - pacá = خار و بوته ایست (لار)

پجش - pacaš = مبهوت، منتظر متعجب در بعضی نواحی « paci » گویند (لار)

پچاک - pccak = انگشت (ک)

پچال - pacal = چرخشی که در دستگاه ابریشم کشی با پا بحرکت درمی آید (گی) - بی حیا و سلیطه (ج)

پچو - pocū = سبزه ای که بر روی نان و ترشی در اثر ماندن و فساد ظاهر شود - کپک (خ)

پچو زدن = کپک زدن

پچی - peci = اندک (لار)

پخ - pax = گنج و مختل الحواس (لار) - پخش و اب گرد (T)

پخ - pox = غی چشم (خ)

پخ - pex = نوبت و وعده غذا (لار)

پخ پخ - pex pex = مسامحه و مجاله و دو پهلو سخن گفتن (لار)

پتا - patā = لای ریسمان، مو و پشم و نخ (لار)

پت - pet pet = تکه تکه و پاره پاره (لار) - اسم صوت خاموش شدن چراغ که روغنش تمام شده (خ)

پت - pett = گردا گردا دهان - پوزه (آس)

پت - patt = ابدأ، هرگز (لار)

پت خوار - pot xār = نشانه دار - دارای اثر (کر)

پترات - patarāt = سخنان اراجیف و لاطائل (لار)

پتشک - potešk = ذره - قطره (به)

پتک - patak = صبر و حوصله (لار) - خمسه زائده و متفرقه (طب)

پتک - petak = کوچک و بی اهمیت (لار)

پتک - petk یا patk = درخت کمبوده (به)

پت کن - pot kan = طفیلی، کسی که بمال غیر طمع ورزد، کسی که فقط بفکر خویش است (لار)

پت کنده - pot kanda = چیزی که بحیله از کسی ربوده شود (لار)

پتنیک - petenik = بونه (م)

پتو - patu = واژه - مردود (به)

کشک - (طب) - دوغ پخته که هنوز خشک نشده (م)

پتور - potūr = مورچه (گی)

پُدوز - podūz = خرماى نارس
که بریزد - (جه)

پر - par = گرانبها (تا)

پرادم - perādom = لبشیروانی (م)

پراز - porār = بز (لار)

پراسو - parāsu = دنده، اضلاع
ستون فقرات (ك)

پران - parān = فصیح در
سخنوری (آ)

پرپاتیک - perpātik = عنكبوت
و کارتنگ (گی)

پرپتک - por patak = برحوصله
و برحرف (لار) - رك ، پتك

پرپرزدن چشم - per zadane...
per = زیاد پلك زدن (خ)

پرپروسر - perperūs = پارچه
بسیار نازك (آش)

پرپیله - por pīla = لجوج -
برحوصله (لار)

پرپیلگی = برحوصله گی - اجاجت
و اصرار (لار)

پرت - port = پل (گی)

پرت - part = پوستهای داخل
گوشت (خ) عصمانی و از جا در رفته (آ)

پرتال - partāl = شاخه های
اضافی درخت (به)

پرتان - partān = خارج از
موضوع، بی معنی (آش)

پرت شدن - part šodan = از
جای بلند افتادن (خ)

پخ - pax pax = کلاه
پرپشم (خ)

پختوک - poxtūk = چغندر
پخته (ق)

پخر - paxar = زنگ مس (گی)

پخر - paxer = فراوان و زیاددر
مورد نعمت (شی)

پخ زدن یا گردن - pax zadan...
- گرفتن تیزی نبش چوب یا آهن و
امثال آن (ط)

پخمک - paxmak - کپک روی
نان (لار)

پخوم - poxūm = ساقه جوان
تمشک که پوست کنده و بانمک میخوردند (گی)

پخیدن - poxīdan = فاسد شدن
و بی مزه شدن میوه (ط-خ)

پد - pod = جنس پوست از نظر
حساسیت و قابلیت برای زخم شدن یا شفا

یافتن (لار)
پدام - pedām = پارچه سفیدی

که هنگام نزدیک شدن بآتش و اجرای
مراسم دینی جلو دهن بندند (به)

پدری - padri = نگینی از طلا
یا فیروزه که در روی گلی از طلا یا نقره

قرار داده و بر لبه بینی زنها نصب
کنند (لار)

پدس - pados = ظرفی که شیردر
آن ریزند - کسیکه از پستان گوسفند شیر

میدوشد (لار)
پدم - padm - انباشتگی آب در

محلی بعلمت سد مجرا (لار)

پرت کردن = چیزی را با فشار بیکسو انداختن (ط)

پرت گفتن = part... = حرف خارج از موضوع زدن (ط)

پرج - perec = کسی که زبانش میگیرد-الکن (لار)

پرچلین - per celin = عمامه (ب)

پرچینی - parcini = نخم اول مرغ خانگی (گی)

پرخوا - perxā = عمه (طب)

پرخی - perxi = غیر مأنوس، غیر اهلی (شی)

پردژ - pardež = مجال- فراغت- فرصت (ك)

پردو - pardū = چوبهائیکه میان تیرهای سقف میگذارند و در خراسان «پرواز» گویند (آش-آ)

پرزدن - par zadan = برهم زدن معامله (آ)

پوژ - perž = متفرق و پراکنده و درهم ریخته (ك)

پوسم - parsom = آردیکه بخمیر زنند تا بدست نجسید (لار)

پوش - pareš = نوعی از حبوبات شبیه به برنج که در آذربایجان میکارند (آ)

پوشنه - peršena = عطسه (به)

پوک - perek = صدای بینی حیوانات در موقع ترس و احساس خطر (لار)

پوک - pork = نخ کلفت (طا)

پوک - parak = پلک چشم (گی)

قاچ و پره خر بزه و نوع آن (آ)

پرکا - parkā = طپش (تا)

پرکستن - parkastan = از خواب پریدن- بلزه درآمدن (گی)

پرکله - parkola = ناتمام- بهم آمیخته (به)

پرکند - parkand = قسمت جدا شده از کوه (ك) - منحوس و مرده شو برده (لار)

پرگ - perg = بچه کرم (ك)

پرگرفتن - par greftan = پرواز کردن (همه)

پورگه - porga = خرفه (لار)

پولا - parlā = پزنده ایست آبی که بترکی قشقلداغ مینامند- (طب)

پورم - poram = همیشه عقیم و بی شیر شیرنده (لا)

پرنو - pernu = دلیل و برهان (ك)

پروا - parvā = مو (ك)

پرواסה - parvāssa = دیواریکه سرتاسر گردبام خانه کشیده شود (لار)

پرو پرو - paru paru = تکه تکه و نامنظم «در مورد غذا» (لار)

پروسک - prusk = شراره (ك)

پروشه - prūša = برف ریز و ودانه دانه (ك)

پروند - par vand = بندیکه بکمر بسته و بآن تکیه زده از درخت بالا روند (لار)

پره - pera = دنیا لئسقف خانه های گالی پوش که از دیوار جلوتر آمده و مانع باریدن باران بدیوار خانه میشود (گی)

پره = para = از انواع دامهای ماهیگیری که بعد از گستردن آنرا با حل می‌کشند (گی)

پره = parra = دوکی که دارای چهار پراست و بایک میله چوبی و چهار تکه مسطح از شاخ ساخته شده و برای رسیدن پشم بکار میرود (لار) - دندان‌ه چرخ (خ)

پرهلی - pareheli = برگه زرد آلو = ترشاله (به)

پری - peri = الیاف درخت خرما (لار)

پریختن - prixtan = تصفیه کردن - صاف کردن (گی)

پری تو - paritu = محوطه داخل خرمن (به)

پرک - perik = کم (طب)

پز - poz = قابلیت پوست برای بهبود یافتن زخم سطحی (لار)

پزو - pazū = کل، بز نرکوهی که دارای شاخ بلند است (لار)

پزوایز - pez vāpez = لباسهای یدکی برای تعویض بنوبت (لار)

پز و ننگ - pezvang = آدم کند فهم و از هم وا رفته (آ)

پزه - peza = نشای بوته (لار)

پز آب - pez āb = آبی که در موقع باران از کوه سرازیر و در دشت پراکنده شود (لار)

پس - pes = کچل (ان)

پس - pas = کوسفند (ش)

پس آب = آبیکه برای آخرین بار روی جای می‌بندند و یا از غوره و نوع آن می‌گیرند (همه)

پس آوردن = برگرداندن - استفرغ کردن (خ)

پس انداختن = صرفه جوئی و جمع کردن پول - بتمویق انداختن - تولید مثل کردن (خ)

پس باز - pasbāz = کسیکه در قمار آخردست میبازد (آ)

پس رفتن = روبه عقب سرگام برداشتن (ط-خ)

پستور - pastar = روز بعد از فردا - بدتر (لار)

پستونک - pestūnak = سنجید - سرپستان مصنوعی (ش)

پس دورا - pas dūrā = آنچه پس از درو بجا میماند (آ)

پسا - passā = دریک ردیف و پشت سرهم (لار)

پسغوله - pasqūla = خرابه تاریک، بیغوله (لار)

پسکال - paskāl = پس مانده خوراک - تفاله جای و نظائر آن (گی)

پسکل - paskal = نوعی پارو زدن که از سمت خود بخارج است (گی)

پسکم - peskem = ایوان بزرگ - صفه (به)

پسور - pasur = نانی که در موقع سرد شدن به تنور زده و نیم پز از تنور برمی آورند (آ)

پس آب = آبیکه برای آخرین بار روی جای می‌بندند و یا از غوره و نوع آن می‌گیرند (همه)

پس آوردن = برگرداندن - استفرغ کردن (خ)

پس انداختن = صرفه جوئی و جمع کردن پول - بتمویق انداختن - تولید مثل کردن (خ)

پس باز - pasbāz = کسیکه در قمار آخردست میبازد (آ)

پس رفتن = روبه عقب سرگام برداشتن (ط-خ)

پستور - pastar = روز بعد از فردا - بدتر (لار)

پستونک - pestūnak = سنجید - سرپستان مصنوعی (ش)

پس دورا - pas dūrā = آنچه پس از درو بجا میماند (آ)

پسا - passā = دریک ردیف و پشت سرهم (لار)

پسغوله - pasqūla = خرابه تاریک، بیغوله (لار)

پسکال - paskāl = پس مانده خوراک - تفاله جای و نظائر آن (گی)

پسکل - paskal = نوعی پارو زدن که از سمت خود بخارج است (گی)

پسکم - peskem = ایوان بزرگ - صفه (به)

پسور - pasur = نانی که در موقع سرد شدن به تنور زده و نیم پز از تنور برمی آورند (آ)

- پسوره** - passūra = دنباله‌آورده
بزرگ که در بواسیر بیرون آید (لار)
- پسه** - passa = کفل و گوشت زیاد
اطراف دنده‌ها (لار)
- پش** - paš = پس، عقب (پ)
- پشام** - pašām = آماس و ورم
که در بدن پیدا شود (آش)
- پشپشو** - pešpešū = بیدمشک (خ)
- پشتا باد** - poštābad = چندسوفی
گیاهی که در بافتن حصیر بکار میرود
که در انتهای حصیر برای استحکام و در
نرفتن سایر سوفها استعمال میشود (گی)
- پشت** - pošt = کمک و یا اور
پشت بهم دادن = با هم کمک کردن (خ)
- پشت بهم کردن** = قهر کردن (خ)
- پشت چشم نازک کردن** = ناز و نخوت
فروختن (ط)
- پشتک** - peštak = کیسه‌ای که
ازالیاف خرما می‌بافند (لار)
- پشتکو** - peštakū = وسیله‌ای
قلم مانند که از برگ خرما سازند و با آن
مایعات را مخلوط کنند و آنرا pešakū
نیز گویند. نوعی حصیر کوچک و گرد (لار)
- پشدوک** - pošdūk = چوب گردی
در پائین دوك و نزدیک بنوك آن که نج
یا پشم تابیده را از پشت آن به سوی
بالای دوك بردوك می‌بچند (آش)
- پشری** - pošari = شغل کسی که
تهمانده میوه درختان را می‌پچید (آ)
- پشک** - pešk = پیش آمد (خ)
- پشکش افتادن** = پیش آمد کردن
و ممکن شدن (خ)
- پشک** - pešak = حریم جلو قنات -
ماهیچه (لار)
- پشگه** - pešga = جمبه‌ای چوبی
که میوه را در آن حمل میکنند (آش)
- پشمان** - pošmān = زمین همواری
که میان دو کرد زراعتی است (آش)
- پشور** - pešūr = آبدزدک (لار) -
پیش تنور (آ)
- پشون** - pešūn = صندوقخانه
پستوی اطاق (ج)
- پشوه** - pešava = تالار جلوخان
عمارت و بنا (لار)
- پشی** - peši = میگو (طب)
- پغ** - poq = اسم صوت ترکیدن
حباب آب و امثال آن (خ)
- پف** - paf = کف سفید رنگی که
جگر گوسفند را پوشانده (ا)
- پف** - pof = کف برآمده بر روی
هر نوع مایعی (ط)
- پفتل** - pafтал = آدم تمبل
وبی عرضه گنج و کودن (لار)
- پفکو** - pofakū = نوعی شیرینی
که از سفیده تخم و شکر درست کنند و پوک
و برآمده است (لار)
- پفلنگ** - pofelang = نان بیات
را که روی آتش تازه کنند « پفلنگ »
میشود (بر)

پفی - pofi = متورم- باد کرده (لار)
 پک - pak = فك (خ) - پله (گا)
 پک - pok = ریمان پوسیده (لار)
 پک پک - pok pok = نخ یا پارچه
 بیدوام و فرسوده (لار)
 پکه - pakka = ماهر و استاد ،
 حاذق (لار)
 پکوه - pakava = وصله (لار)
 پکه - poka = پوسیده ، در تاتی
 «پوچا» (ه) - ك: پک
 پگ - pog = خوشهٔ بزرگ میوه
 درخت خرما (لار)
 پل - pel = نوبه - دفعه (لار) -
 انگشت دست (ک)
 پل - pol = مو - (ب)
 پل - pal = چوب کوچک در بازی
 الك دلك (اس)
 پلاجه - pelāca = کند و تنبل (لار)
 پلاخوم - palāxūm = گیاهی
 بطول دو متر که در بالا شاخهای بیست تا
 سی سانتیمتری دارد و دارای گل‌های سفید
 ریز است و در صنعت و طب مصرف دارد و نام
 علمی آن sambucus cbulus است
 و در گالش «پلیام» و در لاهیجان «پلخوم»
 گویند (گی)
 پلار - palār = چوب سوراخ‌داری
 که تارهای حصیر در موقیع بافتن از وسط
 سوراخ‌های آن می‌گذرد (گی)
 پلاس - pelās = پوست - گوشت
 لاغر و کم‌چربی و آنرا «پلاسکو» نیز
 گویند (لار)

پلاس شدن = زیاد ماندن جائی (ط)
 پلاش - pelāš = خس و خاشاک ،
 خورده چوب (ک)
 پلاواش - palá vāš = نوعی
 سبزی صحرائی (گی)
 پل پاچه - pal pāca = آدم‌گردن
 کلفت و قوی (گی)
 پلپلکو - palpalakū =
 پروانه‌ای رنگین که در مزارع دیده می‌شود (لار)
 پلپی - pelappi = حالت شخص
 بی‌نزاکت که رفتارش زننده است (لار)
 پلپتیه - palteya = آنچه سرخم
 و شیشه را بدان بندند (لار)
 پلج - pelec = نیمه الکن (لار)
 پل چفته - pal cafta =
 بازی الك دلك (اس)
 پلجنار - palcenār = گل
 تاجریزی (م)
 پلخار - palxār = مرغی که تازه
 بردار آورده و میتواند ببرد (لار)
 پلخوم - palxūm = بوته‌ای بلند
 و جنگلی که دانه‌های بنفش دارد و آنرا
 «پلهم» نیز گویند (گی)
 پلدار - paladār = درختی جنگلی
 که نام علمی آن Frangula Rhamnus
 است (گی)
 پلزی - palazi = نوعی نان
 فطیر (لار)
 پلمسو - palasmū = منحوس -
 مزاحم (لار)

پلشیدن - polšidan = سوختن
 پشم و مو بطور کلی (ك)
 پلف - polf = چاق و شکم
 گنده (گی)
 پلکه - palka = قاش-برش (گی)
 پلنگ - polg = گیسو (لار)
 پلا - pellā = بزرگ (گی)
 پلوك - palalūk = گستاخ (لار)
 پلهپک - pelampak = فوری-
 ناگهانی (لار)
 پلهپکی = بفوریت و ناگهانی (لار)
 پلمه - palma = آسمان نیمه
 ابر (آ)
 پلنگ - paleng = پهلو بهپهلو
 گشتن، غلطزدن (لار)
 پولج - polūc = آدم متقلب و
 نادرست (ك)
 پلور - polūr = نوعی ماهی (گی)
 پلوش - plūš = پشم سوخته- موی
 کن داده (خ-به)- قسمت تخمدان سیب
 و به و گللابی (آ)
 پلوشه - plūša = تکه پارچه
 کهنه که آتشگیره کنند (آ)
 پلوه - polova = شاخ و برگ
 و خاشاک و کفی که بر روی آب روان
 باشد (لار)
 پلی - pali = بزرگ-گنده
 (گی)- پهلو (طب)
 پلیته - pelīta = جرقه آتش-
 اثر ضربه انگشت بر روی پوست بدن (لار)

پلیس - pelis = نشکون (لا)
 پله - pola = زیرپل- پل کوچک
 -سوراخ (لار)
 پله - pala = دست پاچه (خ)- از
 اتباع است و بعد از کلمه «پول» آید ؛
 پول و پله (ط)
 پله - pela = کیسه (لار) - جیب
 بفل (طب)- جیب و کیسه (ر)
 پله خورت - pala xort =
 خرده پاره (آ)
 پله قون - pela qavon =
 ترکیبی از دوشاب و روغن و نعنای وادویه
 که پس از پختن باپلو میخورند (گی)
 پله کش - pala keš = لش و
 ول و لاآبالی- (ب)
 پلهم - palhom = بوته ای بلند
 و جنگلی که دانه های بنفش دارد و آنرا
 بلخوم نیز گویند (گی)
 پم - peem = يك مشت پر از هر
 چیز در حالیکه دست بهم چسبیده باشد (گی)
 پممت - pemmet = پوشیده ، ضد
 برهنه (طب)
 پن - pen = سوراخ کون (ی)
 پنام - panām = آماس وورم (ك)
 پنیه تیم - panba tim = نام
 پرنده ای آبی (طب)
 پنیه واش - panba vāš = از
 گیاهان وحشی (گی)
 پنیه هک - panba hak = نوعی
 گیاه وحشی (گی)

پلشیدن - polšidan = سوختن
 پشم و مو بطور کلی (ك)
 پلف - polf = چاق و شکم
 گنده (گی)
 پلکه - palka = قاش-برش (گی)
 پلنگ - polg = گیسو (لار)
 پلا - pellā = بزرگ (گی)
 پلوك - palalūk = گستاخ (لار)
 پلهپک - pelampak = فوری-
 ناگهانی (لار)
 پلهپکی = بفوریت و ناگهانی (لار)
 پلمه - palma = آسمان نیمه
 ابر (آ)
 پلنگ - paleng = پهلو بهپهلو
 گشتن، غلطزدن (لار)
 پولج - polūc = آدم متقلب و
 نادرست (ك)
 پلور - polūr = نوعی ماهی (گی)
 پلوش - plūš = پشم سوخته- موی
 کن داده (خ-به)- قسمت تخمدان سیب
 و به و گللابی (آ)
 پلوشه - plūša = تکه پارچه
 کهنه که آتشگیره کنند (آ)
 پلوه - polova = شاخ و برگ
 و خاشاک و کفی که بر روی آب روان
 باشد (لار)
 پلی - pali = بزرگ-گنده
 (گی)- پهلو (طب)
 پلیته - pelīta = جرقه آتش-
 اثر ضربه انگشت بر روی پوست بدن (لار)

پوپ - pup = گیسو - زلف (ك)
 پوت - put = میان خالی - مجوف
 (ك) - وزنی معادل پنج من و نیم تبریز (همه)
 پوتار - putār = مورچه (گی)
 پوتانك - pūtānak = مثانه،
 آبدان (آش)
 پوته - pūta = پهلو (هم)
 پوجا - pūca = پوسیده (تا)
 پوجار - powcār = پای افزار -
 كفش (ا)
 پوجول - pūcūl = پوست خشك
 و شكنده گردد (ا)
 پوده - pūda = فساد غذا در معده
 پوده گردن = فاسد شدن غذا در
 معده (خ)
 پورانِه - pūrāna = بلدرچین (گر)
 پورس - purs = لیفه تنبان (گی)
 پورست - pūrest = روی مقصود
 افتادن (ب)
 پورمك - pūrmak = كيك نان
 و نوع آن (شی)
 پوره - pura = برهنه (تا) -
 خربزه نارس (می) پوسته (خ-آ)
 پوز - pūz = نوک بینی (لار)
 پوزار - pūzār = پا افزار - كفش
 ارسی (ب)
 پوسان - pusān = هم کاسه - ایاق
 و رفیق خوراك و گردش (آ)
 پهه - peha = پست (طب)
 پیارو - piāru = نوعی خرهای
 نامرغوب (لار)

پنجای - panjāy = گیاهی است
 وحشی که آنرا در بعضی نقاط پنج انگشت
 یا پنج انگشتان نیز گویند و نام علمی آن
 poltentilla repeus است (گی)
 پنچك - panjak = روزهای اواسط
 تابستان که در آن روزها کسی بدریا برای
 شنا نمیرود و میگویند خوك خود را بآب
 دریا زده (گی)
 پنجل - penjol = پنج شاخه فلزی
 شبیه پارو که برای بیرون آوردن چیزی
 از قعر آب بکار میرود (لار)
 پنجه - penja = تازه رسته گیاه
 و تازه از زمین برآمدن (آ)
 پنچار - poncār = كفش (آش)
 پنديك - pendik = نشکون، (طب)
 پندیل - pendil = کوساله
 نوزاد (خ)
 پنکه - panka = آردی که بر سفره
 باشند تا خمیر بآن نجسید (ك)
 پنگال - pengāl = ناخن پنجه
 پنگال کشیدن = ناخن کشیدن (خ)
 پنگی - pengi = بخشی - قسمتی
 از چیزی (لار)
 پنورو - penūrū = چروك شدن
 پوست در اثر آب سرد و گرم (لار)
 پنیروپی - ponirpoy = نوعی
 گیاه وحشی (گی)
 پو - pu = نخعی که از پشم رشته
 باشند (گی) - مواد غذایی فاسد شده (لار)
 پوا - povā = تار عنكبوت (لار)

بیخ پیخ - pix pex = اضطراب

وقلقی در حیوانات وانسان (لار)

پیختن - pīxtan = آورد و برد

کردن در مجامعت (گی)

پیران - pirān = خنای (ك)

پیر سمان - pir semān =

چوبیکه گاو آهن بدان وصل است (سی)

پیرسنجه - pir senja = سنجید

جنکلی (م)

پیرفل - pīrfal = پوست درشت

برنج که پس از کوبیدن شلتوک بدست

میآمد و برای سوختن روی هیزم میریزند

تا دیرتر خاك شود و شلتوك را نیز با آتش

آن بدهند (نن)

پیروک - pīruk = پلاسیده شدن

دست و پا در اثر زیاد ماندن در آب (ط)

پیز - piz = ساق یا (ل)

پی زدن - pey zadan = نقب

کندن (خ)

پی زده - paizada = فرزندیکه

از زن دیگری یا شوهر زنی است (لار)

پیزگ - pizg = ماده روغنی و سفید

رنگ ریشه درخت فخل که خوراکی

است (لار)

پیس - pisī = نکبت و فقر (ط)

پیسپا - pispā = نانانی است خشک

که با روغن آلوده اند (لار)

پیس خالک - pis xālak =

تکه خیلی کوچک (گی)

پی سر - pey sar = پشت کردن،

قفا (آ-ا)

پیان - poyān = يك مشت پر (گی)

پی با - pibā = نام نوعی

خرماست (لار)

پی پیک - pipik = تاج خروس

و مرغان دیگر (آ)

پیتم - pit = پارچه پوسیده و کم

دوام (به) احوال پوسیده (طب) - زجر و

ناراحتی (هم)

پیتار - pitār = مورچه که آنرا

«پوتال و پوتار» نیز گویند (گی)

پیتک - pītak = خمسه زائده

خمسه مسترقه (م)

پیت گل - pit gel = جند (م)

پی تی - piti = دیزی (ه-تا)

پیته لوس - pite lūs = خزندهای

مانند مار که شکم خود را باز میکند

و چون حشرات بر آن نشینند آنرا بهم

میآورد و پترکی مکرر می گویند (طب)

پیجا - picā = کربه (گی)

پیجار - picār = آلات و اسباب

ماهیکیری (گی)

پیجاس - picās = مهرهای

فیروزه رنگ که بکس گربه موسوم است

و برای چشم زخم بکار برند (گی)

پیچاک - picāk = چرب (اش) -

چسبناك (لار) - سفت و محکم (ان) - محکم

و تابیده در ریمان (ك)

پیچل - peycal = زندهای دوبرادر

که در تهران «جاری» گویند (گی)

پیچه - pica = گربه (لا) روبنده زنان

تهرانی (ط)

پیشینه - pišīnā = خوراك عص
 (۱) - صندوقخانه كوچك (آش)
 پيكول - peykul = خارخسك (ك)
 پی گشه - pigoša = شقیقه (لار)
 پیگو - pigu = پیاله كوچك (لار)
 پیل - pil = تاول - آماس (گی) -
 بول (طب-ل)
 پیلا - pilā = بزرگ درسنگ و
 امثال آن (تن)
 پیلاچی - pilāci = پر حجم و
 بزرگ در حجم (ط)
 پیلاگر - pilāgor = دراز قد،
 دیلاق (تن)
 پیل دسته - pil dasta = الك دلك
 كه در خراسان «لوجنبه» گویند (آ)
 پیلک - pilak یا pilek = نام
 پرنده ای آبی (طب)
 پیله - pila = تاول - بزرگ (گی)
 - اصرار و سماجت (لار-خ) - بغل (م)
 پیله کردن = سماجت و اصرار کردن
 - آماس کردن زخم (خ-ط)
 پیله و ر = سمج و معصر (آش)
 پیله وری = سماجت و اصرار (آش)
 پیمون - peymūn = هزار زرع
 كه واحد زمین زراعتی است (شی)
 پی ناس - pinās = بی عرشه و بی
 شخصیت (به) - خسیس و بدقیافه (ط)
 پینگو - pinakū = لکه های خشن
 كه بر پوست دست یا سایر اعضا در نتیجه
 كار زیاد پیدا میشود (لار)

پیسغله - pişqala = تکه بسیار
 كوچك (خ)
 پیش - piš = شاش بچه (شی) -
 صدائی كه برای راندن گربه بكار میبرند (هم)
 پیش آوردن = بجلو آوردن - بمیان
 آوردن مطلبی (خ)
 پیشبند - pišband = آنچه قبل
 از غذای اصلی بعنوان مقدمه آورده
 می شود (همه)
 پیش پرده = آنچه قبل از شروع
 نمایش اصلی بازی کنند (همه)
 پیشتین - pištīn = سنج (س-سم)
 پیش خرك - piš xerak = سدی
 در معبر قنات (لار)
 پیش دره - piš dorra = غرغه
 و ایوان كوچك كه در جلو اطاق بنا کنند
 - آكاسی (خ)
 پیش کردن = واداشتن و تحريك
 كردن - جفت كردن در (خ)
 پیشوان - pišvān = غرغه جلو
 اطاق - ایوان كوچك (آ)
 پیشون - pišūn = پستو و
 صندوقخانه (خ)
 پیشه - piša = چوبی میان تهی كه
 در گهواره میان پاهاى طفل میگذارند
 تا ادرار را بداخل «كنیف» برود (گی)
 - سوت (لا)
 پیشیاك - pišyāg = بریان شده
 زیر خاكستر (ك)

تاروماتار - tāromatār = پراکنده
 و ازهم پاشیده - تار و مار (لار)
 تاره - tāra = غلاف معطری که
 خوشه‌های درخت نخل ابتدا در آن
 جای دارد (لار)
 تاسیان - tasiyān = غم و اندوه
 و حالت تأثر و افسوس از فقدان کس یا
 چیزی (گی)
 تاشدن - tāšdan = سر دادن و
 لغزاندن چیزی (گی)
 تاشه = tāša = نیشه (طب) - ته‌دیک
 (س-سم)
 تاشه = tāše = نیشه - (طب)
 تاف - tāf = آبشار (ک)
 تاق - tāq = درخت انگور - تاک (خ)
 تاگیرواش - tāgīrvāš = از
 گیاهان ساقه‌دار که از خاروتیغ آن برای
 باز کردن سرتار بیله استفاده می‌شود (گی)
 تاگیره - tāgīra = گیاهی صحرایی
 که در خوراک «ترشه‌تره» بکار می‌رود (گی)
 تال - tāl = پوست انار و مازو و
 امثال آن که برای دباغی بکار آید (ک) -
 گیاهی دارای ساقه‌های پیچنده و
 گل سفید (گی) - اندام، قد و ارتفاع در
 درخت (لار)
 تالا - tālā = خروس (س-سم)
 تاله - tāla = خرمن گندم و جو
 که هنوز کوبیده نشده (لار)
 تاماسا - tamāssa = دماغه در
 و مانند آن (آ)

پیوار - pivār = درغیاب (ک)
 پیوه - piva = ری آرد در نان
 پختن (لار)

ت

تا - tā = تنها (طب)
 تاب - tāb = دوران شش‌روزه چهارم
 را گویند که دوران بیداری کرم ابریشم
 در پیله است (گی)
 تاپو - tāpū = کندو که برای
 ریختن گندم و آرد و حیوانات از گل
 می‌ساختند (ج)
 تات - tāt = حرارت (تا) - مقابل
 ترك (آ)
 تاتا - tā tā = عمو (ب)
 تاتو - tātū = حشره‌ای بطول
 سه سانتیمتر که پشت آن دارای دو قاب
 بسیار سخت است و نام علمی آن
 Sucanus است (گی)
 تاته - tāta = بنده‌پیر - عمو (ل)
 تاته‌زا = پسر عمو (ب)
 تاخت - tāxt - مقابله - تمویض (لار)
 تاخستن - tāxestan = زلال
 شدن و صاف شدن آب (ک)
 تاران - tārān = تالان ،
 غارت - (آ)
 تاردین - tārdin = انداختن
 - برت کردن (گی)
 تارو - tārū = جارو (گی)

تات = tat = سوسک حمام ، حشره
 سرخ رنگ بدمطری که در حمامهای قدیمی
 یافت میشود (لار)
 تته = tata = سید بزرگ (ا)
 تته = tota = شاش (ه)
 تتی = teti = شکوفه - (طب)
 تتیش = tetiš = کوچک و ظریف
 دوستداشتنی (ط)
 تتیش مامانی = خوب و برازنده و
 در مورد معشوق و اطفال بکار میرود (ط)
 تچ = tej = جوانهای که از تخم
 کشت شده سربرزند (به) - تند و تیز
 (طب)
 تچن = tejen = گیاهی است که
 خانها را بآن حصارکنند (ر: تیچن
 - طب)
 تجیر = tejīr = پرده ای که برای
 حائل شدن گذارند (خ)
 تخ = tox یا tax = گیاهی است
 صحرایی (گی)
 تخ = taax = حیف ، دریغ و
 افسوس (لار)
 تخار = toxār = صدای خفیف و
 آهسته که بزحمت شنیده شود (لار)
 تخرمه = texerma = خمیر شده -
 از تلیت (بر)
 تخس = toxš = نفله و ضایع شده -
 چموش (ك) - قسمت و سهم (به) - پخش و
 پراکنده (خ) - بچه شیطان و شریور و
 حرارت (ط-آش)

تام تول - tám tūl یا تم تول
 tam tūl = ساکت و آرام (گی)
 تان - tān = داخل و درون
 چیزی (گی)
 تای - tāy = جوانه ناك - ناك
 - مثل و لنك (T)
 تابه - tāya = ابریشم تابیده
 (گی) - دایه (آ-گیل) - توده خار (آش)
 جمع خرمن قبل از کوبیدن (T)
 تائت = taat = پهلو - نزد (لار)
 تابج = tabaj = گیاهی رونده
 که در تهران «پاپیتال» کوبند و نام علمی
 آن kederahelix است (گی)
 تبرد - tabard = سنگ (اس)
 تبری - tabari = در اطاق (ت)
 تبگان = tabakān =
 طبق بزرگ بقالی - (طوس) اسدی ۲۵۹
 تپتین = taptin = فضله گاو (سی)
 تپیک = tapik = اردنکی -
 لکد (T)
 تپه = tapa = بن - ته - قاعده و
 یا کودی جایی از قبیل آب انبار و چاه (لار) -
 بالای سر (آ) - عروقیچین کوچک (گی)
 تپه تور = tapa tūr = گچ و
 بی حواس - مبهوت از ضربه ای که بمغز و
 سر کسی وارد شود (لار)
 تپه زرا = tapa zā = نام نوعی ماهی
 است (طب)

تورتا - torta = آنچه پس از آب
کردن کره باقی میماند (آ)

ترچک - tarcek = تازه جوان (ک)

تَرخ - terax = سست و بیجس (خ)

تَرخ - terx = بوته ای است که برای
سوختن بکار میرود (سی)

ترسه - tarsa = وارونه - معکوس
و برعکس (آ)

ترشاله - toršāla = برگه زرد
آلو - پرهلی (به)

ترش بالا - toroš bālā = جلو
صافی که در همدان «ترش بالا» گویند (شی)

ترش تیر - toroštir = میش سه
ساله (به)

تَرِق - teraqq = اسم صوت برای
صدائی که از کوبیدن جسمی سخت بر جسم
دیگر حاصل شود ، مانند صدای چکش
بر سنگدان (خ)

ترقستی - teraqqasti = بسته
کوچکی از باروت و گوگرد و امثال
آن که بر زمین میزنند و منفجر میشود (خ)

تَرِقَه - tereqqa = بسته کوچکی
که از مواد محترقه تهیه کرده و بر زمین
میگوبند تا منفجر شود (ط)

تَرِك - terek = نفس (م)

ترکس - tarkas = نام گیاهی
است (طب)

ترکله - tar kala = مزرعه و
جالیز (لا)

تخس کردن = پخش کردن (بر-خ)

تخش - taxš = تند و پرافروخته -
شریر و شیطان که در تهران «تخس»
گویند (لار)

تخم دلاشوب - toxme delāšūb =
فلفل بری (شیراز، برهان زیر اثلوق)

تخم و ترکه - toxm o terka =
اولاد و کس و کار (خ)

تخم وهل - toxme vehal =
تخم سروکوهی - (شیراز، برهان زیر بهل)

تدری - todri = دانه ای ریز که
از گیاهی وحشی گرفته میشود و برای سینه
درد بکار میرود (لار)

تدماش - todmāš = خوراکی که
از سیب زمینی و گشنیز و گوشت و لوبیا
و روغن تهیه کنند (به)

تَدَن - todan = دورانداختن (لا)

تور - tor = تبر (م)

تَر - tar = خواندن - (س-سم) -
عرق (آ)

تراز - terāz = آبخار (سی)

تراز - torāz = مقدار شیرشالانه
مواشی (ا)

تراکش - tarākeneš یا
tarākoneš = سوزش (طب)

تربو - terbū = ترب سیاه و
سفید (لار)

تروپ - torop = نیمه شکسته (لار)

تَر تَر - ter ter = اسم صوت
اسهال (خ)